

۰۳۱

۳۶۴

سی







الجلس الاول

بسم الله تعالى اشافند

چون در معرفت جلاله کتب که غرض از خلقت در حسن

میباید انزکب و مرآت اهل بطور و تدبیر خلق

مختصه افضل از توحید و فضل

بنظر رسید زیرا که مشتمل است بر حواله امور

الاولی و براهین اقناعیه خلق و تدبیر و توحید

بر مرتب فائیدن باهمال و منکر از تدبیر و تدبیر و توحید

که از وی در همان بوی است الا ما و بحق فاطمه جعفر بن محمد

و انموله علامه مجلسی قدس الله نفسه له و کتبته محمد فرمود بوند

کسی که در حدیث این کتب خفی و کوفه قیمتی برپا بوند و از ان فایده

استحیاء و توفیق و بانی شامل حال که گشتگان بوی کس

الجلس الثاني کشته از حجاب کون بسعد عیاف و طهور رسید پس شکر بطور

و زید کرد و از سر این نعمت عظمی و غنیمت شمران ضبط از کتب

جبر و خلق سما و شمس کردن با هر جمیع فرق از ان انوار و در بیان حکمت

و قدر و بجز و یکل عوالات و محمل و فضا و کتب از ان احاط شد

و بیا و حرر متن و حاشیه و کتب و توحید و اول کتب از ان بعضی

و بر و مراجع و کتب از ان العوالات و افضل و در بیان مثل و با و بر

جمله حکیمان و غیره رسید و حدیث حضرت و کتب و کتب و غیره

حکمت و تدبیر از ان حضرت و در این مجلس و کتب و کتب

و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

الحمد لله

شد است باین

مها و شریفه

متن و حاشیه

چهار حدیث است

اول

بیان حدیث کبیر

زبان و در سوال

نفس و بیانی

حاشیه مجلس اول

مترجم شد

الثانی

حدیث فضل از

عمر بن حنفه

یا احمد علیه السلام

الثالث

حدیث محمد بن عبد الله

و رسید حدیث حضرت

فائز علی الله فرمود

حال طفولیت و کتب

و سوال است از

السر و کتب

حدیث ابو ایوب و کتب

و علامه اشکری علیه السلام

حسن عسکری علیه السلام

با و فرمودند در این

حضرت قائم علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هاديانا الى توحيدِه بصفوة ونبوة محمد
المفضل على عباده وعترته الاكرم من المخصوص بلطفه قدومه
وجديده عليه وعلمهم من الصلوات والتحيات ما يلق بلطفه
ومزيد له لقا بعد فاصلا زبيل مآلى ومفاخر ابن الواصل الى رحمة
الله وغفرانه محمد باقر بن محمد تقى صانعهما الله من المعاشرة والوح
ضماير نجسته سره برادران ايماني مينكار و كچه چون حديث شريف
كه در اشيات صانع فدير و توحيد و ساير صفات كاليه او جل شأ
وتعالى سلطانة وعظم بهانه شيخ جليل مفضل بن عمر جعفي كمان

خواص اخیار اصحاب و محرمین امر و جناب سید اخیار و سلاله
اطهار امام المغایب و المشارق ابی محمد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام صلوات الله علیه بود از آنحضرت روایت کرده
شده مشتملست بر دلایل ساطعه بر ابطال مذاهب ملاحده
فابلین بتعطیل و افعال و شوبه بدامال و براهین فاطحه بر اثبات
وجود و علم و قدرت و لطف و حکمت قادر و الجلال و جخواست
بر بیان غرایب حکم و مصالح که حکیم علیم در خلق آسمان و زمین و
کواکب و نباتات و عناصر و موالیدا از انسان و حیوان و جمادات
مرعی داشته و بنای نظام عالم کبر و صغیر را بر آن گذاشته و نشان
مضامین و وثاقت براهینش شهادت میدارد و میدهد که از منبع
وحی و الهام جاری گردیده و از مطلع انواع علوم سید الشان علی بن
طاووس نور الله ضریحه بر حقیقت شهادت داده و کافه شیعیان
در تقویت یقین ایقان و ایمان بان محتاج بودند و اگر اهل عجم عیناً
عدم معرفت لغت عرب و منافع بینه و قواعد جلیله ان محروم بودند
و ایضاً بفصلی از فقرات کثیر التمراتش محتاج به تبیین بودند و انرا
بافت فارسی ترجمه کردم و در بعضی از مطالب ان فی الجملة متعرض
توضیح و تنقیح شدم تا از این خورشید سپهر هدایت که از افق امت

طالع آید و از جویبار اسرار که از منبع علوم سید ابرار و ائمه
اطهار صلاوات الله الملائک اغفار جاری شده کافه طالبان ذکا
تحقیق و مقننسان انوار توفیق را بهره شامل و نفع کامل حاصل
کرد و چون میسر این امر جلیل القدر را از برکات بلام نهایت عهد
نخسته سلاطین زمان شایسته سلطان افاق و ملاذ خوافتن
باستحقاق مالک بمالک قلوب اهل عرفان سالك مسالك
اصحاب یقان پادشاه معنی بصورت بانی مبانی ملک و ملت
گشت زاد امال همگان از جگه اول و اناصل سنخایش سیراب و صغیر
عند لب خوش الحان خامه عدالت نکارش غم و الم در خاطر خانایا
اب تیغش طراوت آنها در خاطر دوستان جود بخش جوی ملک و دین
برق شمشیرش الت حیوة مخالفان بدایین و بد کرعطایش در خان صد
درا نشان و بوصف سنخایش لب ریاض و زبان لطف بی پاپانش مهر
سوزان مانند خنده برق و کره ارقومان کشاکی کف دریا نوالش
سحاب مزروع امال خرم و خندان در عهد ها یونش تیغ خلاف از بنام
کینه برکشید که چون بید بر خود بلند نید و در جویبار انفاق کلام
سرب بالا کشید که نعمان چون کل بر نخل و گدشته های دلعیان
رفعتشان که در استان رفیع البنیانش بلند کردید و پاکف انجند

وتميل بفضل
بسم الله الرحمن الرحيم
روى محمد بن سنان قال
حدثني الفضل عن
كثير بن جابر عن
جاسق بن سماعة عن
الغزو والمبرور واما تفكر

فما خسر الله به شيئاً
فضلته وعظم منزلتي
من الامم وما جهلوا مني
به حياء مما لا يعلمون
وما نفعني ولا طاب لي
عالم من العالمين

حکایت فضیل بن ابی العوجاء که است

که بیان قبر حضرت رسول و بزرگان خدایت است من تفکر
میفردم در آنچه حق تعالی مخصوص کرد اینده است بآن سید
از شرف فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است مشرف است
است و بآب آن از آنچه غنیدانند آنها را بجهنم و رامت و جاهلند و
غنیدانند آنچه حق تعالی با و عطا کرده است از فضیلت و عظم
منزلت و بزرگی مرتبت و این فکر بودم که فاکاه ابن ابی العوجاء
که یکی از صلحاء آن زمان بود آمد و نشست و جای که من کلام او
میشنیدم چون قرار گرفت مردی از اصحاب آمد و نزدیک نشست
پس ابن ابی العوجاء اشاره کرد بضمیم مقدس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و گفت ب تحقیق که صاحب این قبر بکمال مراتب
عزت و جمیع خصلتها که در او مجتمع گردیده و در همه احوال منزلت
و تضاعف میابجامیده رفیقش گفت که او فیلسوفی بود که دعوی
مرتبه بلند و منزله او چند کرد و برای اثبات آن معجزه چند آورد
که بر عقلها غالب شده و فهم در آن گم شده و خرد ها در دریا گما
تفکر فرود رفتند و باز مانده بر گشتند و چون استیقامت کردند دعوی
او را عقل و فصاحت و خطبات داخل شدند و درین اوج فوج پس
مقرون گردانید نام خود را در آذان که ندا میکنند بآن در صومعهها

V

卷之五

الاشبهه ونظم ان ذل
الذي نهى في تركها ابتدا
عقل مضل في اشتغال
تركها كما في اشتغال
بكل افعال الخاطا
في كل ساعة تركها
الاذان والافانيتها
خسرت ما لم تتركها
يجعل في كل يوم

فَاذْكُرْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ
 اَحَدًا بِجِيفَتَيْنِ مِنْ تَحَالُفِ الصَّدَاقِ
 مَا لَيْسَ لَكَ بِجَارٍ فِيكَ
 وَلَقَدْ سَمِعَ مِنْ كُلِّ مَنَّا
 اَكْثَرُهَا سَمْعًا وَتَقَدَّرَ فِي
 جَوَانِبِهَا وَتَقَدَّرَ فِي
 الْخَافِ وَالْخَافِ
 نَدَى رَيْحٍ
 وَنَدَى رَيْحٍ

فَمَا أَجَحَّتْ غُلُوتُ
أَنْظَارِ الْمَأْوِ عَلَى نَبِيٍّ
وَمَا لَتْ عَلَى تِلْكَ الْبَيْلِ
مَنْ عِنْدَهُ دَخَائِلُ
وَمَا أَقَالَ الْفَضْلُ فَخْرُ
وَيْسَ الْبَلَدِ وَالْمَلِكِ
بَعْدَ الْمَأْكُولِ مَا يَعْزُرُ الْبُحْرُونَ
وَبَعْدَ ذَاتِ الْقُرَى وَالْجُحُورِ

افادني كان اوتي من
 تشريح كتاب في حكا
 معاني فضلنا بفضل ان
 الشكر الى الجليل الى الانبياء
 والمخالفات في مختلفه و
 تضمنت انها
 تأملنا الصلوات اليها وحيل
 فيكون من البها وحيل
 من سائر
 من

واما في قوله تعالى
 والذين آمنوا واتبعتهم
 اهليهم باحسان
 فليكونوا من الصالحين
 واما في قوله تعالى
 والذين آمنوا واتبعتهم
 اهليهم باحسان
 فليكونوا من الصالحين

بالحال يورثه
الله عليه بمحض نفسه
الثاني بين وفقهه لتأمل
الخلق بقي صنعته
على ما خلقوا له لطيف
الثالث بين صواب انتظامه
بالدلالة الفاضلة
على ما فيها ان يكتمل
الله كماله على ذلك
من غيب كنهه في الثبات
عليه والى ما به من فائدة
ونظم

بجزای خود را از خداوند بخواهد
 و از او بخواهد که این نعمت را بر او
 و بر همه مخلوقات ببارد و بفرستد
 و از او بخواهد که این نعمت را بر او
 و بر همه مخلوقات ببارد و بفرستد

نظام این عالم است و تالیف اجزای و نسق آن بر وجهی که
 تا قبل کنی در این عالم بفرموده و تمیز کنی بعقل خود خواهی یافت این
 عالم را مانند سرای که بنا کرده اند و هر چه بنده گان خدا بآن نیاز
 است در آن مهیا کرده اند پس آسمان و قاع مانند سقف این خانه است و
 زمین و سیم مانند بساطیست که برای ایشان گسترده اند و سحاب
 که بحسن انتظام برهم چیده اند مانند چراغها است که برای طاق
 مقر نشینان و یخچانها اند و جواهر که در جبال و قلال مخفیست مانند
 ذخیره ها است که برای ایشان مهیا ساخته اند و هر چه برای ایشان
 قرار داده و انسان بمنزله کسی است که این خانه را با و بجهت داده اند و
 آنچه در آنست با و گذاشته اند و انواع نباتات برای منافع او مقرون
 اند و انواع حیوانات بایمته مصالح او افزوده اند پس انتظام این
 امور و انشای احوال دلیل و اخصت بر آنکه عالم منزه و مستقیم
 و حکمت و نظام و مصلحت بر آنکه خالق هر یکی است که این اصناف
 مخلوق را با یکدیگر الفت داده بعضی را بعضی مربوط و محتاج گردانیده
 جل قدس و تعالی جل و کرم و جود و لا اله غیره تعالی یقول الخ احد و
 وجل و عظم عا و انتباه المحدثون مترجم گویند که این دلیل که در
 آخر کلام امام علیه السلام بان اشاره فرموده قوی دلیل بر توحید است

علی ما هی علیک
 از انما قاتل العالم فیک
 میقت بغفلت و جنت
 که بیت لبنی الحد
 منی جمع ما نی حاج
 اید عباده فالتشا

لغو هم کالتفق
 لا یغنی عنک دود کالتشا
 و البیوم مضی و کالتشا
 و البیوم مضی و کالتشا
 و البیوم مضی و کالتشا

ان العالم مخلوق بنفوذ
 و حکمت و نظام و عظم
 و ان الخالق له و الخلق
 و ان الخالق له و الخلق
 و ان الخالق له و الخلق

[illegible]

به الانسان في هذه
 الاموال المختلفة هل
 ترى متلك يمكن ان
 يكون بالاموال والارباب
 يفرط في اتيه ذلك
 الدم وهو في الرحم
 الحريك سينزوي
 ويخرج كما يخرج البياض

اذ افقد الملك
 بن عبد الحميد
 الملكين
 كالمؤوه
 الملكين
 الملكين

وَقَدْ تَبَيَّنَ لِي فِي هَذِهِ الْبُيُوتِ
وَالْأَسْرَارِ وَالْأَعْيُنِ وَالْأَفْئِدَةِ
وَالْأَلْسِنَةِ وَالْأَرْجُلِ وَالْأَيْدِي
وَالْأَسْرَارِ وَالْأَعْيُنِ وَالْأَفْئِدَةِ
وَالْأَلْسِنَةِ وَالْأَرْجُلِ وَالْأَيْدِي
وَالْأَسْرَارِ وَالْأَعْيُنِ وَالْأَفْئِدَةِ
وَالْأَلْسِنَةِ وَالْأَرْجُلِ وَالْأَيْدِي

فَيَقُولُ هَذَا مَا لَمْ يَكُنْ
 لَكُمْ وَاعْتَدُوا لِلْعَذَابِ
 فَيَقُولُ هَذَا مَا لَمْ يَكُنْ
 لَكُمْ وَاعْتَدُوا لِلْعَذَابِ

از این جهت که در این کتاب
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و

در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و

میرسد که بعقل خود تصرف و قدر پنداره اموره و مالش خود میکند
و عبرت میگیرد از احوال دیگر مشاهد نماید و بسبب و غفلت اشتغال
کرد و بطاعت معصیت مکلف میشود و ایضا اگر در چنین موارد
عقلش کامل و اعضایش قوی بود و در کار خود مستعمل میشود
حلاوت تربیت و از ایل میشد و عیال که پدر و مادر و واکه دو
تربیت فرزند داشت بعمل نمی آید و حکمتی که در این تربیت است که
بعد از احتیاج پدر و مادر و تربیت ایشان مکافات حقوق ابا و امها
بکنند بر طرف میشود و پدران و فرزندان با یکدیگر الفت نمیکشند
نیز که فرزندان از تربیت و محافظت ایشان مستغنی بودند و این
در همان ساعت که متولد میشوند از ایشان جدا میشوند و
کسی پدر و مادر خود را نمیشناسد و نمیتوانست اختراذ کرد از فکا
و خواستگاری مادر و خواه و محرمان خود و کمتر قیاسی بلکه شیع
و قبیح تر از همه آنست که اگر با عقل از شکم مادر پیر من آید خواه مادر بیل
چیز بیک حلال و بیگونیست شدن آن یعنی عورت مادر یا غنی بدنی
چگونه هر امری از امور خلقت را از داشته بانها بیت صواب و حکمت
و نهالی گردانند خورد و بزدل امور را از شواب خطا و ذلت ایشان
ایمفضل منفعت که از اطفال را ویدانند که در دماغ اطفال و طوبی

در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و

در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و

در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و
در بیان احوال و عیال و

المستحقين من ذنوبهم من
 رفته واسبغهم من
 مضمضة من الماء
 ذلك من الفار
 وروى في غير
 فقط لهم على
 طوى خلقت بما جعلوه
 من القدر في بيوتهم
 في خضع
 الكمل
 من ذنوبهم من
 الكمل

المناظرة بين الحكماء
رواية وصية جليلها
رواية الأشمل وكذلك
جميع الاعضاء اذا علمتكم
يا علمتكم فيكم انظروا
مجدتكم فيكم انظروا
ان قوماً يسمعون ان فلك
من فعل الطبيعة قوماً
طبيعة السلام سلموا
اهي شئكم كعلم
نقش

وكان في فعلها لها فائدة
من الصواب في العمل
هذا الفعل

جہی الی العکال یہ کہان
کان من جلدیں ابورود
الصفر بن ابي الکاه وبنو
فما کان منه من حیدرۃ
مغایض فدا طرت لذلك
الحجت والفضل الی
بیقر در زبان بخت
یطلاق فی الاما

[illegible]

المكتبة
الملك
في
البحر

في حلقه في حلقه
من فخره الى حلقه
من فخره الى حلقه
من فخره الى حلقه

کتابخانه عمومی

و حاصل این بدن در آنست از اعضا و جوارح و اجزاء و کادگان بدن
و آنچه در اصل ترکیب بدن ضرورت است از استخوان و گوشت و پنبه
و مغز و عروق و غده و فها پس چون بسوی جهان بهر من امد
بدن چگونگی نمومیکند با هر اعضا بر یک شکل و شیوه نیست
نسبت که هر نسبتی که هر عضو با سایر اعضا داشته در کوه
و نیز یکی تفاوت نمیکند با آنکه بعد و شد که نهایت تفاوت
برسد که عرض بان سلب برسد با آنکه پیش از آن حالت عروق
تمام کنند یا میتوانند بود چنین امری مگر از لطیفه است که
تبدیل و تغییر را بمقتضای نظر کن در آنچه مقتضای خصوص
است بآن انسان را در خلفتش برای تشریف و تفصیل او بر تن
چو انات نیز که چنان خلق شده که راسته بتواند ایستاد و
میتواند نشست که کارها را بدستها و جوارح خود بعمل آورد
تواند کارها را چنانچه خواهد بقبولیم و سازند که بر پیش چاهار پا
بر رود و افتاده بود همچنان از احوال و امیاش نشناختند اکنون
نظر کن باین فضل و جلال و اسرار که در حق و صفت شده است باین انسان
در خلقت خود و شرف یافتن با بر غیر خود چگونه دیدن را در و در
او قرار داده است مانند مرغها که در بالای مناده بر افروفتند تا

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, appearing on a yellowed, aged page.

على وجهه ان كان
الاستطاع ان كان
من الاعمال ان كان
الفضل ان كان
الانسان ان كان
الخصم ان كان
الغنى ان كان

مكتبة
مجلس
العلماء
بدمشق

فولک کانتاں ہاں
کین کین

شبهه اشیا را می نماید و دیده را در اعضای پایین تر قرار می دهد
مانند دستها و پاها که آنها را بر سر می گذارند و اعضا را بر سر
علتی در آنها حادث شود و در اعضای وسط بدن قرار می دهد و
که در پشت که در شوار باشد بکار فرمودن آن در دیدن اشیا
چون هیچ موضع از برای این مناسب نیست هرگز نبود در اینجا
قرار داد که از همه اعضا بلندتر است و از صومعه که دیده برای
پنجگانه که محسوسات پنجگانه را در آن نماید و آن پنجگانه
از افوت نشود پس چشم را افزاید که رنگها را دریا بداند و بینی
که رنگها را احساس نماید خلق و نکه ای نماید بود و سمع را برای
ادراک صداها افزاید که صدا می شود و گوشت می خورد که استخوان
صدا را بنفع بود و هم چنین است سایر حواس اگر محسوسات می شود
و حواس نبودند خلق آنها را نیک و آنجا نبیند چیزی است و اگر دیده
می شود و صاحب ناک که دیده شود نمی شود دیده را فایده نبود پس
نظر کن که چگونه شرکین برای چیزی افزاید و برای هر حاسته محسوسه
و برای هر محسوسه حاسته مقرر ساخته و اینها در هر حسی امری
مقرر کرده که متوسط باشند میان حاسته و محسوس که احساس
بدون آنها حاصل نمیشود مانند روشنی و هوا برای دیدن شئی

الشمع كيد
فلو كانت له حوائط
كجبن سمع يدركها
سائر الجواهر فكيف
من شمع متكا فيا فلو كان
يا كان للبخار من فوقه
لا يكون سمع ولا يرى
فانظر كيف وضع
بعضنا فجعل كل واحد

کمالی است که در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود

اگر و شبی نباشد که در آن برای دیده ظاهر غیب شود و دیده ادراک
 آن نمیکند و اگر هوای نباشد که صد را بسامعه رساند سامعه
 ادراک صدای نمیکند یا محقق میمانند بر کسی که صحیح باشد نظر شود
 بکار فرماید فکر شود و آنکه مانند آنچه من وصف کردم از قیاس و
 محسوسات که هر یک با دیگری مطابق و موافق است آنچه
 احساس و اسرار بر آنها موقوف است هر چه میباشند باشد که بخواهد
 تقدیر از خداوند لطیف خیر تفکر کن این مفضل در عالم کسی که نابینا
 است چه حالها دارد و امور او هم میرسد زیرا که پیشتر خود را نمیداند
 و پیش روی خود را نمی بیند و میان رنگها فرق نمیکند و صورت
 بیک فرد را نمیزنیکند و اگر بگوید که من مشرف شوم و احقر از نمیتواند
 کرد و اگر دشمنی بر روی او شمشیر کشا متناع نمیتواند نمود و هیچ
 از ارمتمشی نمیشود مانند گاو است و در دگر و در دگر می خشی آنکه اگر
 نه شندی فهم او باشد بمنزله سبکی خواهد بود که افتاده باشد و هم
 چنین کسی که سامعه ندارد بسیاری از امور او مختل است چرا که
 از لذت مخاطبه و محاوره و نغمات دلربا و الحان راحت فراموش است
 و در محاوره کار مردم بسیار دشوار است و لذت میشوند از مکالمه
 او نمیشوند و اخبار و احادیث مردم سختی کویا حاضر نیست مانند

بزرگ است که در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود

و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود

و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود
 و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود و در این عالم پیدا شود

گفته اند که بعضی از
مردم این را میگویند

بعضی از مردم میگویند که بعضی از
مردم این را میگویند

بعضی از مردم میگویند که بعضی از
مردم این را میگویند

غایبان و زنده است مانند مردگان و کسی که عقل ندارد مانند چوپان
پایان است که بسیاری از مردم میگویند که چوپانان مانند دیوانگان
نمیدانند و این را نمیگویند که چوپانان مانند دیوانگان و عقل و حواس و عیا
انسان هر چه او را میسر است از فقدان عقل باحوال آن راه میسازد
همه در خلقت حاصل است نه با همه دلیل است بلکه بعضی از مردم میگویند
بعضی از مردم میگویند که بعضی از مردم این را میگویند
ایشان معصوم و عیبناشده و آن لغت را میگویند که فرموده و در احوال ایشان
همه چیز در حضرت فرمود که این برای نادیده موعظه است برای آن
کسی که بهشت را میگوید و غیر او چنانچه پادشاهان نادیده میکنند مردم را
که ایشان ترک احوال بکنند و دیگران نیز از احوال ایشان بکنند
و مردم این را از ایشان میگویند و بعضی از مردم این را میگویند
تصویر برای ایشان میدهند و بعضی از مردم این را میگویند
کردیده اند اگر شکر کنند و بسوی خدا اقامت نمایند بعد از ترک افکار
کرامت میدهند و باید که در جنبان ثوابها بسیار و جبهه بپوشانند این
بازها را میگویند اگر ایشان را بعد از ترک مردم کرد و از میان آنکه بدین
برگردند و بعضی از مردم این را میگویند و بعضی از مردم این را میگویند
مشروبات ایشان مضاعف کرد و فکر کن از فضل و اعضا و شکر طاق

بعضی از مردم میگویند که بعضی از
مردم این را میگویند

بعضی از مردم میگویند که بعضی از
مردم این را میگویند

بعضی از مردم میگویند که بعضی از
مردم این را میگویند

و بعضا فریده و بیجا کنند و تکرار بر دانه ها و می داشته پس سر را یکی از
 زیر که مصطفی نسبت به داده که ادعی دارد و سر او ده می پانی که اگر با سر او
 سر دیگر مصطفی کنی هر اینه آن زبان خواهد بود بر او بد و ن استیاضی
 بسوی آن زیرا که خواهی که ادعی بان محتاج است به یک مجتهد
 میتواند بود و ایضا اگر چنین باشد که یک سر سخن گوید و سر دیگر
 معطل خواهد بود و حاجتی بان نخواهد بود و اگر از سر دیگر یک
 سخن گوید یکی قیامده و باید خواهد بود و اگر یکی سخن گوید و دیگری
 که بد دیگری گوید و شنونده دشوار خواهد شد که متوجه کدام شود و اگر
 در فهمی هم خواهد رسید و دستها را بخت فریده زیرا که خبری نیست
 در آنکه ادعی یک است داشته باشد زیرا که خلیل میرساند با پنجه فراوله
 آنها نماید و احوال نمی پانی که بنهار و بنا اگر یک است نشان شل شود
 نمیتوانند که حد اعت خود را بعمل آورند و اگر بتکلف مشقت بعمل
 آورند مانند کسی که دو دست دارد و دستی معاونت دست دیگر
 میکند و بعمل نمیتواند آورد و بسا تفکر کن اینم فضل و صد او سخن
 و آلهما که قادر و منان برای آنها در انسان مقرر ساخته است پس
 حجره مانند لوله است برای پریدن آمدن او از زبان و لعل و لعل
 الی چندند برای تقطیع حروف و ظهور زنگات نمی پانی کسی را که

من لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله و لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله و لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله

و بعضا الموتی و لا یرزقهم الله و لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله و لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله

و بعضا الموتی و لا یرزقهم الله و لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله و لا یحیی الموتی و لا یرزقهم الله

ان كنت لا تعلم ما تقول
فلا تعلم ان تتواضع
على العمل اكل الفلكل
منقول في القصور
والقصور والاسنان
والقصور والاسنان
والقصور والاسنان
والقصور والاسنان

[illegible]

مؤلف

الطعام والشراب
الانسان لا يمشي
الطعام حتى يظن
يسهل على الانسان
وهو ذلك كما
للمستفيين مستساك

وقد علمنا من راجل
فمواهبنا لك طابك
ترى من صفاتنا
مستحق الثناء
وبالتشفيين قد تشفى
الذي يصلى اليه

[illegible]

و یابنده برای آنکه از خارج پختی بران وارد نشود که موث
 براحتان کرد که در خلق و منفذ قرار داده که یکی محل بیرون آمدن
 صدام نفس باشد که آن حلقوم است متصل است به معده و
 غذای بمعده میرساند و در حلقوم سرپوشی قرار داده که در هنگام
 خوردن طایع شود طعام را از آنکه بشش برسد وادی به هلاک
 کند که شش را بار زن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و آن را
 سستی هم نمیرسد و باز غمی نیست تدبیر برای آنکه حرارت در دل جمع
 نشود که از میرا غلظت کند که برای سنا فند بول و غایط مانند پیدا
 که در دهان کیمی میباشند قرار داده که هر وقت که خواهند بر هم
 او را شمر وقت خواهند بیکشایند که آن دو فضله دفع شود
 و اگر چنین نبود همیشه این دو فضله جاری و متفاطم بود و قدر
 عیش وادی فاسد میشدادی چنانچه از این بختها را وصف توان کرد که
 آنچه حاصل نمیکند زیاده است از آنچه کرده ایم و آنچه مردم نمیدانند
 بدیشتر است از آنچه میدانند که معده را عصبانی و زخمی است صلا
 که دایند برای آنکه طعام های غلیظ را هضم تواند کرد و که چاک را
 نرم و نازک گردانند برای آنکه بتواند نماید خالص لطیف غذا را
 تا آنکه در اینجا هضم دیگر باید لطیف تر از هضم معده دیگر باشد

این کتاب در بیان اسرار الهی و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است

این کتاب در بیان اسرار الهی و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است

این کتاب در بیان اسرار الهی و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است

این کتاب در بیان اسرار الهی و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است
 و در بیان اسرار و معجزات حق تعالی است

[illegible]

غاوارا با کمان میبری که بی بند بستی و تقدیر بکری علیه چنین امری
 مشتمل اند بر انواع حکمتها و حکمتها را بعد از تو افلاک و کلا و حاشا
 نمیشود مگر از خطا و نفاق و یکدگر است با مشیای پیش از او ندان
 آنها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و لطیف و جبار است
 فکر کن ای مفضل چرا مقصود از ادوار و میان توهای استخوانی
 که داینده تا اثر اخلاقی نماید که ضایع نشود چرا خون ساقها را در
 و کما محسوس گردانیده است مانند آب که در ظرفها جاد دهند
 مگر برای آنکه خطا نماید آنرا که از بدن بیرون نرود یا بجای آنکه
 بناید جاری نشود چرا ناخنها را در اطراف انگشتان قرار داده
 است مگر برای آنکه نگاه دارند آنها و او میباید شده و کارها را
 میان کوشش و پیوسته قرار داده مانند دندانها و دهنها مگر برای آنکه
 او از دندان بیاری شود و پیوسته کوشش حاصل شود و سامع است سدد
 و سکون نشان شکست شده یا شد که بان برده جراحی و خردی
 نرسد چرا خدا این کوتشت برانها و نشکستگاهش قرار داده مگر
 برای آنکه در نشستن از او نرسد و ایضا آنچه کسی که بدنش در بیماری
 غیر از کاهیده شده باشد که چیزی حایل نباشد میان او و زمین
 که در است زمین با وضو و نرسد از او نیکشده که داینده است

[illegible]

من الغنى من ثلثين
ما هو الغنى من ثلثين
ألا الله الغني عن كل شيء
بأن يبتغي من ذلك ما لا يشاء إلا
هو الذي بين من ذلك ما لا يشاء إلا
خلقنا يا أيها الملك المفضل
مفضل كرمنا ربحك
مفضل كرمنا ربحك
مفضل كرمنا ربحك

اورندہ افرنڈہ مکر افکینیکہ اور لیساً حبلی مل و اور ذو فرادادہ کہ
 ادبی انز و شادہ مکر کمی کہ اور ذرا برای شناسل افرنڈہ و کما و دانسل

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the King) and "الوزير" (the Minister).

[illegible]

در پنهان برتن جواهرهای خانه باشد هم چنین خالق قدیم و معبر حکیم
در خانه بدن محل خروج فضل و اگر بمنزله بدت است در
بدن در پنهان ترین اعضا قرار داده و از پیش و پس نمایان نیست
بلکه پنهان گردانیده در موضع پنهانی از بدن که پوشیده و مستور
است و رانها و ایشان با گوشتی که بر آنها است از پوشانیده پس
هرگاه ادوی مخلاج شود بدفع فضل و کثافت بپوشیند بان نحو
مخصوصان سوراخ ظاهر میشود برای آنکه فضل و کثافت دفع
شود پس بسی صاحب برکت و نعمة است آن خداوندیکه پیاپی است
احتیاجی و احصا نمیشود نعمتهای او فکر کن ای مفضل در این
اسیافها که در دهان ادوی فریده بعضی را بتر کرده برای قطع کردن
و بریدن و جدا کردن طعام و بعضی را پهن افزیده برای نهان شدن و
خوردن طعام چون ببرد و بفتح احتیاج بود هر دو را افزاید و
انها که برای بریدن و پختن و پیش دهان قرار داده و آنها که برای خوردن
گردانیده و عقبان آنها قرار داده که از آنها میوه و گوشت مسایر
مخارج را اتراق قطع کند چون دهان شود بان اسیافها خورد کند
فاسل کن و بجزت بگردان افزیدن مو و ناخنها که چون غوغی میکنند و
در دهان میشوند و بسیار میشوند و باید بخیف و استیلا بدین پس باین

三

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
انما خلقتم لتكملوا العمل فكماله منكم ومن لم يملأه
العمل فليس به احد منكم

مع قبح المنصاع
الشهوة في كل وقت
من التجار والسا
جميعا فقد راها
اسمها ان يكون كذا
ذلك لا يباينها
كل وقت ولا يكون
التجار منة على

الى ذلك لما قد ران
 يكون فيه من دواء
 النفس وقيام بعينه
 الان ما مضى من بعض
 النعمان على ما مضى
 مطهر وعشر
 شديدا

و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

مفضل هذا فی بعض
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

من سببها

سببها اینست که دانیده که انبیا در دنیا بدو متناثر نشود و اگر
 چنین نمیشود آدمی میان دو امر بدو نامالیم مرتد میشد یا انکار میکرد
 که دراز شوند و گران بودند بر او یا محقق میشد و در دالم میشد
 مفضل گفت چرخ خدای چنان نیافرید اینها را که بر یک اندازه باشد
 و بلند نشوند حضرت فرمود که خدا را در بلند شدن و بر بلند اینها
 نغمه ها هست که اکثر قدر اینها را نمیدانند و شکر خدا بر اینها نمیکند و اینها
 اینها و دردهای بدن به این امکان موهبا از کائنات است و اینها و در
 شدن ناخنها از سر افکشان و باین سبب مکرر انداز و چون بنویس
 ما ایستادن و سبب نشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته فام و ناخن
 بلند شوند و به این امکان اینها در بدن بیرون رود و چون
 بلند شدند و غیر بلند تر دراز میشوند و در مواد آنها در
 بدن محتبس میشوند و باعث شریکها و عله های دیگرند و اینها
 مواد در جانی چند که ضرر دارد و زیاننده اگر موددیده میشود
 صورت کوری آدمی میشود و اگر در میان دهان میرود شایع خوردن
 و شامیدن بر اینکس و او میشود و اگر در میان کف میرود
 احساس اشیا لمس نمیتوانست کرد و بعضی افعال باسلف و قبیح
 نمیشد و اگر بر دگر مرد میرود لذت حاصلست از مرد و زن و

و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل
 و لا یفعل فیها شیء الا بامر الله عز وجل

همیشه پس نظر کن که هر جا که مصلحت در رویتن نیست میزد
 و این نه مخصوص انسانست بلکه در همه یارم و درندگان و سایر
 حیوانات که نسلی او در می پختی بدنهای ایشان که همه اعضا را
 موکوفه تر بغیر از این مواضع که ذکر شد که بسبب این وجوه که مذکور
 شد از مواضعی است پس فاصل کن در خفاقت قلب هم حکیم که راه خطا و
 غلط را خضر می بیند و برودان نیست و همی بر وفق ثواب حکمت
 احباب مانعی مانعون که در خفاقت قادر بر چون خواسته اند فلحا
 پیدا کنند چیک کرده اند موئی که بر پشت زها و در بغل میرسد
 و ندانسته اند که رویتن این موها بسبب طوبی است که بر این موا
 ریتخته میشود و در آن موها میرود مانند گیاهی که در جای که آب
 جمع میشود از زمین میرود یعنی بدنی که این مواضع پنهان تر و مناسب
 اند برای قبول این فضل از مواضع دیگر و باز در رویتن این مو
 خفقت این هفت ساله که او را مکلف ساخته اند باز اینها که
 مشاب کرده و اشتغال ان باین اشتغال بدنی مانع کرده اند از اشتغال
 و فساد که لازم فارغ بودن است از اشتغال نیز که مانع میشود
 او را از بسیاری از غرور و ارتکاب معاصی و شهوات مملکت در لب
 دهان و منفعتی که بدان هست بر که حقنای این چنین مقرر کرده اند

و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد
 و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد
 و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد

و از آنکه اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد
 و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد
 و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد

و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد
 و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد
 و اینها را که در مواضعی است که در رویتن نیست میزد

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد آنها
 و در بیان صفات و کمالات ایشان و در بیان
 احوال و سیرت و عادات و عیال و عیال و عیال
 و در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد آنها
 و در بیان صفات و کمالات ایشان و در بیان
 احوال و سیرت و عادات و عیال و عیال و عیال

که همیشه جاری باشد و در همان که ترکند کام و کلوزا اگر این رطوبت
 شود و در اینها فاسد و بی طراوت میشود و اگر این رطوبت با غذا
 هم نماند و کلا و او را نمیشد این رطوبت مرکبی است برای
 غذا که از اینها میسرساند و لیکن این رطوبت بر هر چه میسر شود
 حکایت حال انسان است هر که اگر زهر خشک شود ادی هلا میشود
 تحقیق که گفته اند که و هی انما هلاک من متکلمین و ضعفاء العقول
 و از اینها میسر شده است و معتبر است که اگر شکم ادی بیشتر قیام میشود
 که در کمال طبع و خواص و بکشد و اندران شکم و امشاید کند
 و در سینه انسان که در ریه ها است و در اینها میسر شده است و در اینها
 بسته ماند و از ریه ها جدا نیست و در سینه و در ریه ها میسر شده است و در اینها
 نمی توانست جدا نیست و در اینها میسر شده است و در اینها میسر شده است
 نظر کردن بقران و در اینها میسر شده است و در اینها میسر شده است
 و اشتباه کردن در اینها میسر شده است و در اینها میسر شده است
 مرخص کرد و جواب این است که کما و این باید بدانند که اگر
 چنین میبود و اختراع بر اینها میسر شده است و در اینها میسر شده است
 مردم را ترس از مرگ و میانی نبود و در اینها میسر شده است و در اینها
 بسلامت و صحت خود میگردیدند و در اینها میسر شده است و در اینها

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد آنها
 و در بیان صفات و کمالات ایشان و در بیان
 احوال و سیرت و عادات و عیال و عیال و عیال
 و در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد آنها
 و در بیان صفات و کمالات ایشان و در بیان
 احوال و سیرت و عادات و عیال و عیال و عیال

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد آنها
 و در بیان صفات و کمالات ایشان و در بیان
 احوال و سیرت و عادات و عیال و عیال و عیال
 و در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد آنها
 و در بیان صفات و کمالات ایشان و در بیان
 احوال و سیرت و عادات و عیال و عیال و عیال

ایشان همیشه در غفلت بود و دیگر آنکه بوی کسب و ریاضات شکسته میترسید
میبود و هرگز نمیانستست و میخواست بیدار شود و میگردانید و میخواست
همیشه تر و کثیف میبید و جیش بر او فاسد میکرد و بد و غفلت دیگر
آنکه معده و جگر و دل افعالی که از اینها صادر میشود بجز از غفلت
میشود که حقیقتی در جوف آدمی مختلست که در اینها اگر در شکم فرجه
و زخمها میبود که توان کشود و اندرون شکم را پر از دست و پا میزد
توان کرد و غایت برودت و جوف میترسید و با غرور و غرور
مطلوب میشد و مثل احتشای جوف باطل میکرد و بد وادی و غفلت
پس بد آنکه هر چه او تمام بسوی آن میرود بغیر از خود که خالص و جگر
اشیا و ابرامان هر چه از خطا و باطل است فکر کن ایمنه غفلت و غفلت
که حقیقتی در آدمی مقرّر ساخته اند خوردن و خواب که بدن و جگر
کردن و اینها را در سر اینها را تدبیر فرموده بد و رستی که برای آن
در افضل آدمی محبت قرار داده که مقتضی از کتاب است و حق بر آدمی
بر آن منتهای پس که شکی مقتضی طعام خوردن است که زنده و قوی
بدن با است و مانند کی و بی خوابی برای بر خواب است و است بدن و
استراحت قوتهای بدن با است و شهود است بر جمیع است که در
نسل و بقای نفع انسان با است که شکی نبود و غفلت خوردن

والمكان
الذي ينفذ من الإنسان
الوجه من الإنسان
الوقت وكان الإنسان
البغاة ونفس الإنسان
في غير ذلك من الإنسان
والإنسان من الإنسان
الإنسان من الإنسان
وإنسان من الإنسان

میماند بعد از آن که ما ضمه خالصه را بقدر حاجت منهد میسازد
 پس فکر کن در قدر این چهار قوه در بدن و کارهای آنها را برای آنکه
 بدن همه محتاج است آنچه از حکمت تدبیر در آن مرتبه که از بی
 چگونه حرکت میگرداند برای طلب غذا که قوام بدن با آنست و اگر
 ماسکه نبود چگونه طعام در جوف میماند تا معده آنرا هضم کند و
 اگر هاضمه نمیشد چگونه غذا بجهت مییافت تا بعد از آنکه خالص
 و غذای بدن میشود و بدین آنچه از بدن تحلیل میشود همیشه و اگر
 دافعه نمیشد چگونه دفع میشود و بدین آنچه از هاضمه ماند
 است پس بمنزله چگونگی موکل گردانیده است چه قدر برای تقویت
 مصنع لطیف و حسن تقادیر خود این قوتها را ببدن و قیام نمودن
 آنها با آنچه صلاح بدن در راستای زیری تو مشای بیان کنم بدو شکی
 بدین بمنزله خانه پادشاه است و او را در این خانه حشم و غلامان و نو
 و خادمان هستند و قوام و مدبران که موکلند بمصالح ایشان یکی
 برای رسانیدن ما به محتاج حشم و ملازمان با ایشان و دیگری برای
 قبض آنچه وارد میشود و ضبط کردن نااهنکام حاجت دیگری برای
 بمل آمدن آن و همی آ کردن و بمرکز حشم او را رسانیدن و دیگری
 برای پاک کردن این خانه از کثافتها پس بدانکه پادشاه خلاق حکیم است

100

من الله تعالى ونفث في نفسه
 روحا فاعلم ان النفس
 ما اياها النفس والاعقل
 روحا فاعلم ان النفس
 ما اياها النفس والاعقل
 روحا فاعلم ان النفس
 ما اياها النفس والاعقل

بباعتها وفاقا له وباعته قوة استكه سر كاه مرتسم شود در خال صوت
 امری که مطلوب باشد حصول وی باطلوب باشد دفع وی باعث شود
 قوة فاعله ما یترک بهک اعضا پس اگر باعث بر تحریک یک بجهت طلب امر
 مطلوب الحصول باشد قوة شهوة بخوانند و اگر بجهت دفع امر ممتنع
 عنه باشد قوة غضبیه که بید و فاعله قوی است که عضلات را در
 تحریک و امیتای تحریک گرداند و اما مد که پس نه قوة استیج
 و پنج در باطن امیاض قوة ظاهر اول قوة با صره است که ان قوی است که
 حامل ان روحی است که در جمیع النورین است و مراد از جمیع النورین
 موضع ملاقات و عصبیه مجوز است که از چپ و راست مقبل و مسا
 رسته شده و هم ملاقات کنند بجهتیتی که بتوید سرد و در موضع
 ملاقات یکی شود و بعد از ملاقات منعطف شده افک از طرف راست
 راسته است بحدقه راست افک از طرف چپ مستند بحدقه چپ اید و
 با این قوة نفس ادراک کند جمیع رنگها و و شینها را بالذات و جمیع شایا
 ملونة مفیدته را بالعرض و علم اراخلا منتهی را افک مدرك بالذات
 عین کمرئی است بصورتی که ازان منطبع گردد و در جلید به چشم و کوا
 ان در جمیع النورین و ازان منتقل گردد بحسب مشرک مذهب و و
 معرفت بمذهب جلیبین و احزاب قول اول و کوهند جمعی بکنند

باعتها وفاقا له وباعته
 امری که مطلوب باشد حصول
 قوة فاعله ما یترک بهک
 مطلوب الحصول باشد قوة
 عنه باشد قوة غضبیه که
 تحریک و امیتای تحریک گرداند
 و پنج در باطن امیاض
 حامل ان روحی است که در
 موضع ملاقات و عصبیه
 رسته شده و هم ملاقات
 ملاقات یکی شود و بعد از
 راسته است بحدقه راست
 با این قوة نفس ادراک
 ملونة مفیدته را بالعرض
 عین کمرئی است بصورتی
 ان در جمیع النورین و ازان
 معرفت بمذهب جلیبین و

من البیوتی بنحو ان
 فاعله و جمیع النورین
 ملونة مفیدته را بالعرض
 عین کمرئی است بصورتی
 ان در جمیع النورین و ازان
 معرفت بمذهب جلیبین و

حقانی فاعله و جمیع النورین
 ملونة مفیدته را بالعرض
 عین کمرئی است بصورتی
 ان در جمیع النورین و ازان
 معرفت بمذهب جلیبین و

لا تفتقر إلى القوة
 لأن تلك القوة إنما
 هي من الله تعالى
 والحق أن القوة
 لا تفتقر إلى القوة
 لأن تلك القوة إنما
 هي من الله تعالى

و انما بان شود و مراد معانی است که بحواس ظاهره مدرك نشود و صوامع
 حافظة است و ان قوه است و مقدم بطن اخرا از دماغ که حفظ
 معانی جزیره کند و نسبتش بوقوع چون نسبت خیال است بحس
 مشهور باینجه متجه است و ان قوه است و مقدم بطن او و مدد از دماغ
 که ترکیب کند و در محسوسه جزیره را بعضی با بعضی جدا کند و بعضی
 از بعضی جدا این ظاهر شود از تجل انسان که دو بال داشته باشد و با او
 یا تنه کردن ملوئی را با احب طبعی که در واقع ندارد و یا غالی انطباع
 که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست یا غیر دوست دشمن یا غیر دشمن
 الی غیر ذلک و اما قوتی که مخصوص انسان است در سایر حیوانات
 نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصدیقات میکند و قوه عاقله
 است که بان مهبای فراوانت اعمال و افعالی شود که او را بمراتب کمال
 حقیقه رساند و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین
 باشد در ابتدا و تغلف نفس با و که از جمیع معقولات خالی است و
 مستعد حصول انیهاست و این مرتبه را یا نفس با طقه را در این مرتبه
 عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم است که تصورات و تصدیقات
 بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظر ثبات نقل
 شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل باله که مینامند مرتبه

و انما بان شود و مراد معانی است که بحواس ظاهره مدرك نشود و صوامع
 حافظة است و ان قوه است و مقدم بطن اخرا از دماغ که حفظ
 معانی جزیره کند و نسبتش بوقوع چون نسبت خیال است بحس
 مشهور باینجه متجه است و ان قوه است و مقدم بطن او و مدد از دماغ
 که ترکیب کند و در محسوسه جزیره را بعضی با بعضی جدا کند و بعضی
 از بعضی جدا این ظاهر شود از تجل انسان که دو بال داشته باشد و با او
 یا تنه کردن ملوئی را با احب طبعی که در واقع ندارد و یا غالی انطباع
 که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست یا غیر دوست دشمن یا غیر دشمن
 الی غیر ذلک و اما قوتی که مخصوص انسان است در سایر حیوانات
 نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصدیقات میکند و قوه عاقله
 است که بان مهبای فراوانت اعمال و افعالی شود که او را بمراتب کمال
 حقیقه رساند و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین
 باشد در ابتدا و تغلف نفس با و که از جمیع معقولات خالی است و
 مستعد حصول انیهاست و این مرتبه را یا نفس با طقه را در این مرتبه
 عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم است که تصورات و تصدیقات
 بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظر ثبات نقل
 شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل باله که مینامند مرتبه

انما بان

القوة

و انما بان شود و مراد معانی است که بحواس ظاهره مدرك نشود و صوامع
 حافظة است و ان قوه است و مقدم بطن اخرا از دماغ که حفظ
 معانی جزیره کند و نسبتش بوقوع چون نسبت خیال است بحس
 مشهور باینجه متجه است و ان قوه است و مقدم بطن او و مدد از دماغ
 که ترکیب کند و در محسوسه جزیره را بعضی با بعضی جدا کند و بعضی
 از بعضی جدا این ظاهر شود از تجل انسان که دو بال داشته باشد و با او
 یا تنه کردن ملوئی را با احب طبعی که در واقع ندارد و یا غالی انطباع
 که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست یا غیر دوست دشمن یا غیر دشمن
 الی غیر ذلک و اما قوتی که مخصوص انسان است در سایر حیوانات
 نیست قوه عاقله است که بان ادراک تصدیقات میکند و قوه عاقله
 است که بان مهبای فراوانت اعمال و افعالی شود که او را بمراتب کمال
 حقیقه رساند و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین
 باشد در ابتدا و تغلف نفس با و که از جمیع معقولات خالی است و
 مستعد حصول انیهاست و این مرتبه را یا نفس با طقه را در این مرتبه
 عقل هیولانی مینامند مرتبه دوم است که تصورات و تصدیقات
 بدیهیه او را حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات بنظر ثبات نقل
 شود و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل باله که مینامند مرتبه

انهم لا يملكون ضربه
عليه السلام عن الناس
الحكي الطاهر لا يفتار
ولا يضاد ولا يفتار
الاشرف بنحو الحق
بين الناس تلك الدار
عند الله لاننا لا نرى
وكذا النفس الثانية
واستدلت به هذا الذر
المشاق وقفا على هذا

انكر انك انت الذي يجره ولسانه الذي ينطق به ويد التي تطير
 بها واين مرتبه نيز مخصوصه طاهرين عليهم السلام است بعض
 احوال ايشان ودر اين مقام بخنان ديكر هست كه بمذاهب باطله
 شبهه است ذكر آنها موجب اشتباه ميگردد و بعضي از آنها در كتاب
 عين الحيوه مذکور شده و در اين ترجمه ذكر آنها مناسب نديست و اين
 اصطلاحات كه مبتني بر قواعد حكماست راينه مقام مذکور شبهه
 افكده فهم بعضي از مراتب كه در اين حديث شريف بر سبيل اجمال مذکور
 شده في الجملة توقفى بر ذكر اين مراتب داشت بر كشيتم ترجمه حديث
 ايمفضل چون دانستى قواي بدن را اكنون فاعمل كن در قوتها كه شايسته
 در نفس انساني مقرر ساخته و قواي آنها را مانند قوه مفكره و قوه
 و حافظه و حافظه و غير آنها را اگر از اين قوا حافظه و ايمند است چگونه
 بود حال او چه خداجها داخل ميشد بر او و امور او و زندگاني او و
 معاملات او ويرا كه در خواطرش نمياند كه از او چه نرود مردم و هست
 مردم چه نرود او هست و چه داده است و چه گرفته است و خواطرش نرود
 آنچه را ديده و آنچه را شنيد و آنچه را با او گفته اند و بياد نداشته كه با او
 يني كرده و كي با او بدى كرده و چه نفع دارد او و او چه ضرر دارد
 و اگر در راهى مرافق لا تخش عيور ميگردانند اينست كه تمام عمر على را

انكر انك انت الذي يجره ولسانه الذي ينطق به ويد التي تطير
 بها واين مرتبه نيز مخصوصه طاهرين عليهم السلام است بعض
 احوال ايشان ودر اين مقام بخنان ديكر هست كه بمذاهب باطله
 شبهه است ذكر آنها موجب اشتباه ميگردد و بعضي از آنها در كتاب
 عين الحيوه مذکور شده و در اين ترجمه ذكر آنها مناسب نديست و اين
 اصطلاحات كه مبتني بر قواعد حكماست راينه مقام مذکور شبهه
 افكده فهم بعضي از مراتب كه در اين حديث شريف بر سبيل اجمال مذکور
 شده في الجملة توقفى بر ذكر اين مراتب داشت بر كشيتم ترجمه حديث
 ايمفضل چون دانستى قواي بدن را اكنون فاعمل كن در قوتها كه شايسته
 در نفس انساني مقرر ساخته و قواي آنها را مانند قوه مفكره و قوه
 و حافظه و حافظه و غير آنها را اگر از اين قوا حافظه و ايمند است چگونه
 بود حال او چه خداجها داخل ميشد بر او و امور او و زندگاني او و
 معاملات او ويرا كه در خواطرش نمياند كه از او چه نرود مردم و هست
 مردم چه نرود او هست و چه داده است و چه گرفته است و خواطرش نرود
 آنچه را ديده و آنچه را شنيد و آنچه را با او گفته اند و بياد نداشته كه با او
 يني كرده و كي با او بدى كرده و چه نفع دارد او و او چه ضرر دارد
 و اگر در راهى مرافق لا تخش عيور ميگردانند اينست كه تمام عمر على را

انكر انك انت الذي يجره ولسانه الذي ينطق به ويد التي تطير
 بها واين مرتبه نيز مخصوصه طاهرين عليهم السلام است بعض
 احوال ايشان ودر اين مقام بخنان ديكر هست كه بمذاهب باطله
 شبهه است ذكر آنها موجب اشتباه ميگردد و بعضي از آنها در كتاب
 عين الحيوه مذکور شده و در اين ترجمه ذكر آنها مناسب نديست و اين
 اصطلاحات كه مبتني بر قواعد حكماست راينه مقام مذکور شبهه
 افكده فهم بعضي از مراتب كه در اين حديث شريف بر سبيل اجمال مذکور
 شده في الجملة توقفى بر ذكر اين مراتب داشت بر كشيتم ترجمه حديث
 ايمفضل چون دانستى قواي بدن را اكنون فاعمل كن در قوتها كه شايسته
 در نفس انساني مقرر ساخته و قواي آنها را مانند قوه مفكره و قوه
 و حافظه و حافظه و غير آنها را اگر از اين قوا حافظه و ايمند است چگونه
 بود حال او چه خداجها داخل ميشد بر او و امور او و زندگاني او و
 معاملات او ويرا كه در خواطرش نمياند كه از او چه نرود مردم و هست
 مردم چه نرود او هست و چه داده است و چه گرفته است و خواطرش نرود
 آنچه را ديده و آنچه را شنيد و آنچه را با او گفته اند و بياد نداشته كه با او
 يني كرده و كي با او بدى كرده و چه نفع دارد او و او چه ضرر دارد
 و اگر در راهى مرافق لا تخش عيور ميگردانند اينست كه تمام عمر على را

الانسان من خلق الخلق وحكمه كيف
كانت تكون حاله ومن
خلل امور ووجه الشئ في
اذا لم يحفظ ماله وعياله
وما اخذ واعطى وما قال
وما فعل وما قيل وما
ما سمع وما قال وما
له ولا يدين له من حسن
بمن اسبابه وما نفقه
من ثم كان لا يحسنه ولا
الايجز

س ٥

مذاکره و مباحثه میکرد بیادش نمیآید و هیچ تجربه و شفیع نمیشد و از
هیچ امری را صواب و گذشتہ حسرت نمیشوایست گفت بلکه چنین کسی
سزاوار بود که مطلقاً از انسانیت منسلخ گردد و نام انسان بر او
اخلاق نکند پس نامثل کن که بغیرت یک قوه از قوای نفسانی و حیالات
و احوال او بهم میرسد چه جای آنکه جمیع آنها از او فوت شود و نعمت
فراوانی را در دست او که فایده کثیری عظیمتر است از نعمت یاد او در دست
در دست نبوده پس کسی را از مصیبتی استیجاب حاصل نمیشد و محسوس است که
منتهی غمیشد و کینه هیچکس از پیشش از او زایل نمیشد و هیچ یک از
نعمتهای دنیا متمتع نمیشد برای آنکه افاتی که بر او وارد شده همیشه
در برابر او بود و امید نداشت که پادشاهی که دشمن او است از احوال او
غافل گردد یا حسودی بخاطر آن فکر او پیدا کند پس نمیشد که خداوند حکیم
حفظ و نیایان را در دایره قرار داده و هر دو ضد یکدیگر اند و در هر یک
مصلحتی هست که و ضعف نمیتوان کرد و هر دو در نظام احوال او
خبر و پس اگر تفکر کنی این امور و خداوند موجد و قایل بر وحدت صانع
است نقد و چنانچه محسوس از اینها بغلط افتاده اند و بدو خدا قائل
شده اند تعالی الله عما یقولون زیرا که هم چنانکه در بعد از این
ضد هر دو را راست صانع بدین باید که هر دو را فراداده

جعل الله في كل واحد منكم
 خلقا فان مضى وان
 انفقوا الدنيا وفضلها
 في كيف جعل في الدنيا
 ولا يفتقر من حاسد ان
 ولا يراهم في خلقه من
 الدنيا مع فضلها فان
 امتنع ربي من مناع
 حسرة فلامات له
 مضى بطلان انقضت
 من الدنيا احد عن

ان كان له في الدنيا
شيء من الدنيا
على العالمين
اصطفاوا
التي هي متفق
فيمنها من
التي هي متفق
فيمنها من
التي هي متفق
فيمنها من

بهلكه و لهلك تقن
 انما نمانا يخلص اليه ما يخلص
 والفضة والليست نمانا
 اعطيه الانسان فخره
 وطعامه وطين الحرام
 انما هو شئ يصطط الحرام
 الناس في جري ما يخلص
 صرا

صدايکي چي ڏيکاري ٿو ته

心身

من الجمل
هذا ما
نصرة البادي
وهو افضل
منه
كفران الله

فكسبا بمقتضى فليما يعطى
الانسان علمه جميع
فاما اعلمنا علمه جميع
رنيه ودينه
صالح
مستأنف صلاحه
معتق النفاق تبارك
الشواهد الفا

بالكامل والثواب
في الخلق وصفت
عليه من العدل على الناس وأراد
الامانة وبطل الواساة اهل ثبوت
كافة واشباه ذلك ثبوتها
الاغنى عن كل ما عطف
او خالفه وكل ما عطف
عالم بما فيه صلاح
مفتي

بهم فيها ادعوا اعلما يقضون عليه ويحكمون طائفتين من خلقنا في الارض وفان يطول دعوتهم كما تفضل من الناس على اشتباه هذا بها الجبس والانس وما فى الارحام وادخلنا العالم ومافى قلوب الارض ومافى جبالها

من ذلك شهر
فمن عيونه
من ذلك شهر
فمن عيونه
من ذلك شهر
فمن عيونه

باقی معامله کند که یکسال تو را بخت آمد و در ویکه و فی یا بکاه تو را
خوشنود کرد اندا و این را قبول نمیکند و از جمله بندگان شایسته تو
نخواهد بود و از او بخواهی مکرانکه در دل داشته باشد اطاعت و خیر
خواهی تو را در همه امور و در جمیع احوال اگر کوی که گاه هست فردی
سالها بمحضیت میکند و در آخر توبه میکند و توبه اش مقبول میشود
جواب میگویم که این امریست که ادبی را عارض میشود بنا بر غلبه شهوات
و بر نیامدن با نفس و خواهشهای آن بلکه در نفس خود این خطا
فرار دهد و بنای امر خود را بر آن گذارد پس با این سبب خداوند غفور
میبخشد و تفضل میکند بر او و با مرفش اما کسی که بنای کار خود را بر این
گذارد که در اکثر عمر محضیت میکند و در آخر عمر توبه خواهد کرد پس میخواهد
فریب دهد کسیر که او را فریب نمیتوان داد بآنکه دعا عمل هر لذتی که
میخواهد در مییابد با امید آنکه در آخر عمر توبه خواهد کرد و ایضا معلوم
نبست که وفایا بن وعده خواهد کرد یا نه زیرا که ترك توفه و لذت نمودن
و مشقت توبه را تمیل کردیدن خصوصاً در هنگام پیری و ضعف
امر نیست بغایت صحت با این نیست آدمی با مدافعه توبه از آنکه ترك
او را در یابد و از دنیا بی توبه بیرون رود چنانچه کسیرا بر مردی قرضی
باشد و بجای آن قادر داده باشد و پیش از اجل قادر ادا آن بشود و پیوسته

[illegible]

على انصرفنا الى الامور
فلما وليت قد يقبل الامور
على المحضبة سيما
تتوهم فيقبل فوئدت فلما
الانك في فتي يكون من الامور
فليكن الشهور

لا ينفى عما بعد من ذلك
 التوفيق في الاجل والامان
 العاجل ويعلم في غيبه
 بان يفسد لك النكاح في
 الحول عند بيعه من الجاهل
 ثم تفرق من ذلك فاعلم
 انه على ان يصح الجعل
 عليك بالخير الجعل
 فيمنع الله عنه ويتفضل
 في نفسه وباني عليه
 فامين غير ان يفسد

فان الزمان من الزمان

عَلَيْهِ خَيْرٌ مِّنْ مَا صُورَ لَهُ مِنْ حَيْثُ كَانَ

ولا يستمعوا عند الحكماء
البيد أن أرض صيب ولا
يوم من عا

مع مدافعة بالتوبة
ان يرهقه الموت
فيخرج من الدنيا
غير فاني كما قد يكون
على الواحد بين الى
اجل وقد يقدر على

قضاة فلا يزال يدافع
بن لكس حتى يحل الاجل
فقد الما ان يبقى اللان
فاما عليك فكان خير
اشياء الانسان ان
يتبع عنه مبالغه
في

مدافعه نماید اجل دین برسد و مالش تفرقی شده باشد و قرض بر او بماند
پس معلوم شد که بهترین اشیاء برای ادعای است که قدر عمر او از او مستور
باشد که در تمام عمر خود مشغول به آن باشد و باین سبب ترك معاصی کند
و اختیارات طاعات نماید اگر کوئی که در این وقت که مدت زندگی از او
مستور است و در هر ساعت متوجه ترك استیلا از مرتکب فواحش میشود
و انهماك محرمات مینماید جواب گوئیم که وجه قبل بر این باب است
که بعلل امده است که ادعای باین حال ترك معاصی است و بعد باینکه در
زیادتی طغیان و مزید مساوت قلب او خواهد بود و نه از خطای قبل
چنانچه طبیب کاهی برای میان و صفت میکند و ایضا که منافع کرد باین
اگر بر بعضی مخالفت گفته طبیب نماید و بامر و نهی او عمل ننماید و انتقد
او مستفیع نکرد و تفصیل از طبیب نخواهد بود بلکه کوفاهای انبیاء است
که بگفته طبیب عمل نموده است و ایضا هرگاه ادعای باینکه هر ساعت
متوجه ترك معاصی نماید هرگاه اعتماد بر طول بقا
خود داشته باشد سر او را تر خواهد بود که بکار قطع افلا و نظم هر روز
پس ترقب ترك همه حال بمنزله است و برای او از اعتماد بر بقا داشتن و
ایضا اگر ضعیفی از مردم بسبب تردد ترك معاصی میشوند و پندیدن
نمیکردند که در هر مشغول میشوند و ترك معاصی مینمایند و باین سبب

ليس عن
طول عمره فترى الموت
المعاصي ما يوشك العمل
الضالحي فان فلتت
هو الا ان فلتت عند
مهلك وحيوت وصال
ميت قرب الموت في كل
تفاوت الفواخذ و
فيهمك الحارم فلما ان
رجل الشد يرف في هذا
الباب هو الذي جري
عليه الامس في حال

مذنب و محبوب اللغات
و اثم و اتفك
احياء

الحَيَاةِ الشَّاعِلَةِ

والطيب المثلث والارضية لتوفيقه
واللآب والاب والاب والاب والاب
والاب والاب والاب والاب والاب

والنمل لا يرحم
من
عسى أن يجهل
هذا وشبهه
لو أن الخلاء
من
من كل ما يجلج

میکردند که او را در اشیاء محل شغلی و نیای بنود و این بر دو وجه است
 فارغین گرفتار و فورا شربط و غنیان با این سبب هر یک مدینه
 امری چند را که موجب تلف نفس و یا شد و اینها اکثر جمیع فایده
 انسان را کفایت میکند و نه این که او را بنود و اینها از فایده کافی و لذت آن
 تعیش غنیان افشاند نمی بینی که اگر کسی در آن شود تنزد که هر که متکفل
 جمیع امور او شوند از خوردنی و آشامیدنی و شادمانی و اینها از فایده
 دلشک شود و نفس او با او منافعه کند که بامری مشغول کرد
 پس چگونه باشد حال او اگر در مقام عرق است جمیع امور او کند که هیچ
 و علی محتاج نباشد پس از قبل به جواب در این اشیا که برای او می آید
 شاه آن بود که در اینها برای او شغلی و علی می آید و افکار بطال و در این
 فکر اند و شغلی او را مانع کرد از افکار و توجه به تحصیل امر بخند شود
 که شغل نیست و اگر بشود چرا در آن نباشد و بدان این فضا
 که شغل است از می ترند کانی اوفان و ایست پس نظر کن که چگونه
 کرده است مراد این دو چیز هر که چون احتیاج از بسوای شد
 نیاز است و احتیاج بنیان بنا بر آنکه صبر و بر گشتنکی نیاده است از صبر
 بر تشنگی و احتیاج خوش آب پیشتر است و احتیاج بنان نیز که محتاج
 است به برای خوردن و وضو و ساختن و غسل کردن و شستن و بنا

[illegible]

ان يقول هذا في العلم
والاعمال فيه من حكمة
الامثلة والاعتبار
بالمثلية خلقت لنا
الا انسان وما فيها من
التدبير فانه خلقه العبد
لحمايه وكلف نفسه
يعلم ويخبر وخلق الله
لكسوة فلعلك تدركه
علمه ونبيه وخلق الله

فَسَلَفَ لِقَاتُ خَلْقَنَا وَالْعَاقِبَةُ وَالْآدِيمُ
عَلَيْهِ شَيْئٌ مِنْكُمْ يَا كَرِيمُ يَا رَحِيمُ يَا شَهِيدُ
وَالْأَمِينُ يَا عَلِيمُ يَا خَلِيقُ يَا خَافِظُ
يَا مُنْقِذُ يَا مُنْقِذُ يَا مُنْقِذُ

و باید دان پیهار با یان و ذرا غم طالع را با فراوان گردانیده که نباید چنین
 تا آنکه آدمی را در تحت کبیلان کلفتی و مشتقنی نبوده باشد و نه از چنان اقر
 فرموده که بچاره و هر که تحت کبیل باید کرد تا آدمی را از شغل از غسان
 و از تکاب با خود با طالع باز دارد عین بنی که کودکی را که هنوز بجد فهم
 و از آن و تعلیم نرسیده و معلوم میدهند که از بازی و از تکاب با و دیگر
 و بجنب فساد خود و اهل او میشود با نداد و هم چنین آدمی که از شغل
 خالی باشد هر چه از اندان خود بپوشد و در هر قبال مری چند کرد
 که هر دوش بر نفس او و دیگران عظیم باشد عین بکری ای این احوال
 کسی که در رقابت کفایت و رغبت فراغ بال و حسن احوال نشود
 نما کرده باشد چگونه است حال او در طغیان و فساد عین بکری که
 چرا شبیه نیست احدی از مردم بد بکری چنانچه وحشیان و مرغان
 بیکدیگر شبیه اند چنانچه فرق میان هر یک از ایشان و دیگری نمیتوان
 کرد و بنی آدم را می بینی که صورت های ایشان و خلقت های ایشان مختلف
 است که در قای ایشان بربك صفت نیستند و عکس حکمت است که
 مردم محتاجند که یکدیگر را ببینند و حقیقتا بشناسند برای ^{بکار} ایشان
 که در میان ^{ایشان} جاری میشود و در میان بی هابم و مرغان اینها نباشد که
 باید یکدیگر را بشناسند نمی بینی که مشایخت طو و وحوش یکدیگر

[illegible]

امور و ما اذا نفسا نفسيه و كذا
كفى الناس كلما خطبوا بالقياس
الا بغير والى لغة الا
ترى ان انا انما
يقوم فاما من حيث
جميع ما يحتاج اليه
منهم و مشيبه و حله
بالفراع و قارعت
نفسه الى الشاغل
شع

ليست تغفل عن اللعب
عقلهم ويكمل زحفهم
يدفعهم الى الموت
العبيد الذين ان الضبي
التي الفاع من الاش
ذلك شغل يكفها
ليكون ملائمة
الاباحية والاحكام
تجفف تغفل والاي
في طلبه وفكها
تستغفل عن الالين
ولا لا

مفاديرها حتى لا يكون
لخطيتا بل انما اشتهت
ولو كانت في عود انما
نقف لا ابرئ نطق
حتى تضل الغد
الضيق وصار حتى
غير متفاوت في الكبر
منها على عقله معاد
ان يكون ابدان كل
فان من نبيي الحكيم
بذلك

[illegible]

قد روي ان تكونوا ذولا
ما هي عليه مما فيه صواب
الاصناف الثلاثة من
فكر يا مفضل في هذه
والصنف والكل في هذه
من لقب الفلاح في بلده
الصناعات مع ما يلقى
فيهم عنه فضل التي
يشتغل بها في بلده

اصناف غلات و نباتات لا تقدر ان
 من القبط على ان ياتيها
 وادركها مثل القطن
 واكلات الارض لا تقدر ان
 يكون معايشها من
 القطن خلقته
 اكل لطاف مدبر
 ذوات برات و خال
 نصلا لاخذ القطن
 واكلات الارض لا تقدر ان
 يكون معايشها من
 القطن خلقته
 اكل لطاف مدبر
 ذوات برات و خال
 نصلا لاخذ القطن

چگونه تن در میدهند با سنا کردن و باد برداشتن با آنکه میدانند که این
 از این خدایات معاف است و برافهیت با آن توانائی که اگر چه شود جمعی
 کثیر از مردان قوی با آن مقاومت نمیتوانند نمود چگونه منقاد کودکی
 میکند دو کایا با آن قوت چگونه اطاعت صاحبش بنماید تا خیش بر
 گردنش بکنند و از ایشان شیخ کردن میدارد و اسب عربی بخیر است شمشیر
 نیز را تسلیم میشود و برای موافقت صاحبش و کله کوسفند و دیگر
 پیچانند که اینها پرکنده شوند و هر یک بطریقه دوندی میتوانند از پی
 برود و بدست آورد و همچنین جمیع اصناف حیوانات که مستخر فرزند
 آدم گردیده اند نیست مستخر شدن آنها برای آدمی مگر آنکه صاحب عقل
 و تدبیر نیستند زیرا که اگر اینها صاحب عقل و دودیت بودند در این
 امتناع مینمودند از اسخر حوائج بنی آدم تا آنکه شتر طاعت نمیکرد کسی
 که سخر میگردید و کاه و عاچی میشد بر صاحبش و کوسفندان پر
 کنده میشدند از نر و شبان و هم چنین سایر حیوانات طاعت صلا
 خود نمیکردند و هم چنین درندگان اگر صاحب دودیت و تدبیر بودند
 و بایکدیگر اتفاق میکردند و ضرر بنی آدم بر اینها در اندک وقتی
 مستاصل میکردند و کی از عهد شیران و پیران و پلنگان و کرکان
 بر می آمد و اگر بایکدیگر اتفاق میکردند و معاوضت میکرد بیکدیگر می نمودند

و اكلات الارض لا تقدر ان
 يكون معايشها من
 القطن خلقته
 اكل لطاف مدبر
 ذوات برات و خال
 نصلا لاخذ القطن

ولا تصلح للنباتات
 و اكلات النبات لا تقدر
 ان يكونوا الا ذات خلق
 و اكلات صيد خلق
 و اكلات اكلات تقيها
 بعضها اكلات اكلات
 بعضها الارض لا تقدر ان
 يكونوا الا ذات خلق

و اكلات الارض لا تقدر ان
 يكونوا الا ذات خلق
 و اكلات صيد خلق
 و اكلات اكلات تقيها
 بعضها اكلات اكلات
 بعضها الارض لا تقدر ان
 يكونوا الا ذات خلق

فإن الحام واليام والهم
ضعيفا لا ينفذون
البيضاء فاما ما كان من قبل
ونلفظ حيا شقار عن
او الذبح والفتحة
من الحام واليام
بافضل من الذبح
الحام واليام
الاصابع الحيات والاسف
والقوة عاينها بالذبح
والقوة عاينها بالذبح
والقوة عاينها بالذبح

انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک
 انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک

دویم آنکه در میان دیر و شکم آن چرخ می شود که بشود و مگر
 بر آن گزیده می شود و بان ازین می رسند دم برای آن مانند باد
 زدن است که آنها را از آن موضع و سایر مواضع می راند و چون
 دستها و پاها را از مشغول است بر داشتن بدن بسبب حرکت در
 دم بجانب چپ راست شراحت می یابد و منافع بسیار دیگر در
 آن هست که در اوقات احتیاج معلوم میشود چنانچه در هنگامی که
 در کل فرود چاره برای بیرون آوردن آن بخت غلیظت را فکند
 بگردان و از بیرون آوردن در موی دست غلیظت های بسیار است که
 مردم در حوائج خود بکار می برند پس پشت چرخ را با آنرا مسطح گردان
 که بر وفاده باشند و بر چهار پایا بستند تا با سالی سوار شوند
 شد و فرج ماده را از پس پشت شراحت کرده اند که نه باسانی با آن
 میامعت تواند کرد و اگر دیارین شکم می بود مانند فرج زنان
 فعل نمیتوانست که با آن جماعت نماید زیرا که نمیتواند از این مثل
 بخواباند و بان جماعت نماید تا کین در خرطوم فیل و لطف و
 ندیریکه در آن بکار رفته زیرا که بمنزله دست است و بر کف
 علف و آب و ریختن آنها در شکم خود و اگر خرطوم نبود نمیتوانست که
 چیزی را از زمین برگیرد زیرا که گردن نداود که دراز کند مانند شا

انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک
 انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک

کمال آنکه با آن جماعت
 نمیتوانست که با آن
 جماعت نماید زیرا که
 نمیتواند از این مثل
 بخواباند و بان جماعت
 نماید تا کین در خرطوم
 فیل و لطف و ندیریکه
 در آن بکار رفته زیرا که
 بمنزله دست است و بر کف
 علف و آب و ریختن آنها
 در شکم خود و اگر خرطوم
 نبود نمیتوانست که
 چیزی را از زمین برگیرد
 زیرا که گردن نداود که
 دراز کند مانند شا

انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک
 انست من معدن حیات و البعید لو
 لا یجیب کان نیک
 استحقاقا کان نیک
 لا یجیب کان نیک

نفسه الموت دونو
وبالفرد غايبه الألف
على هذه الألف الكلب
لربنا بغير غيبه حيا
حيا بغير غيبه حيا
وغير الغيبه حيا

یا انسان دارد و حکمت در خلقتش آنست که آدمی بداند که او را خلقت
و طبیعت بهایم و چهار پایان مخلوق شده و صانع حکیم او را آسایش
حیوانات بعقل و خلق امتیاز داده و اگر گویائی و نفس با طقه عدل
او را بنور او نیز مانند سایر چهار پایان و بهایم بود پس خدا را بر این
نعمت عظمی و عوہبت گری شکر نماید و عقل را در این پر میکار اوید
مخبر و فکرمند با آنکه در جسم بوزن و فادتی چند هست که انرا از
انسان ممتاز میکند مانند پوزه و دم و موئی که بدش شرافت و کفایت
و پائینیها اگر حق تعالی را و اعقل انسان و گویائی و میداد در نوع
انسان داخل میشود پس فرق میان او و انسان حقیقه نیست مگر
بعقل که در این حقایق و نطق باقی نظر کنایم فضل بسو کاف خداوند
که بر نسبت به حیوانات که چگونه بدن ایشانرا کسوت و و کرا و کپت
پوشانیده که انهارا از سرما و آفت محافظت نماید و کسمهای شکر
و ناشکافته با ایشان داده که پاهای انهارا نماید زیرا که انهارا دستها
و انگشتان نیست که توانند بین و یا پشم برای خود برایشند و بجای
یا نعل و کفش برای خود بسازند پس کسوت ایشانرا در خلقت قرار داده
که نازنده اند از ایشان چراغ نمیشوند و محتاج نیستند بنوک کردن بدن
عمودن انها و چون انسانرا دستها و انگشتان و پیر که داده است که بر

الأرض لانه لا يست
 رتبة عيدها الساب
 الانعام فلما عبد العتق
 اعين مكان ذلك
 بانحط طوم الطويل
 ليس له فتيلا ول
 به حاقه فنز
 الذي عوضه مكان
 العضو الذي عدا

ما يقع مقامه في الزمان
تختلف وكيف يكون
هذا ما لا قاله
العلم فان قال قائل
فما باله لم يخلف في عيني
كسب من لا مقام في
ان واس الغيرة

كيف حيا في الأسفل
 بلوغ ما جنة من
 رضى استوفيا ما بين
 به غداؤه فصار مع
 الغنى هذا المشفى ليكن
 ما وصفنا وخلفه
 بجمع ليكن بنا المنه
 راسه ملصقا بيد
 لهما وأوصافها
 كان ذلك على غنى
 وقيل قيل فلو

و بنظر عام من الانعام
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها

خود جامه و انواع البسه مهیا کرده اند لباس زانی در خلقت ایشان
 نیافریده و در اعمال برای مضامین بسیار است و آنکه مشغول
 شدن باین اعمال و اشتغال او را مانع گردد از او تنگ بدارند و
 فسق و مناد و مضرت ایجاد در قیام نکند بکنند بنامه در بعضی
 اوقات او را راحت پوشیدن در بعضی از حالات از تنگ بدارند
 آنکه پوشیدن انواع مختلفه از او ان جامها و خاها و موزها و
 کفتهها و تبدیل کردن آنها موجب نیاید بحال او میگردید چنانچه
 افکار انواع سبکها و سبکها و سبکها و سبکها و سبکها و سبکها
 برای مردم هم میسرند و قوت و حیالات ایشان باین صنعتها حاصل
 میشود و در حیوانات دیگر نیز و مو و کر و سبکهای لباس و سبکهای
 کفش و موزه است تفکر کن میفهمد در خلق عجیبی که خلقها را هم
 بران مجهول گردانیده که در هنگام مردن بدست خود را پنهان میکنند
 و بر این بنا شد پس چرا است مردار و حشیان و دوندگان و مرغان
 و غیر اینها که هیچیک از اینها ندانند که نیست که برای پنهان باشد
 بلکه اگر کسی گوید که از اینها باز آید است گفته نمیدانی در حقایق
 و کوهها و کلهای ام و موران و کوه و کوه و حشی و غیر اینها از حیوانات
 و اصناف دزدان از شر و پلند و کوه و کوه و غیر اینها و انواع حشرات

و بنظر عام من الانعام
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها

و بنظر عام من الانعام
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها

و بنظر عام من الانعام
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها
 و بنظر خاص من انوارها
 لا یفهم من انوارها

جلد اول فی شرح تحصیل و درخت

زیر زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان انکلاخ و کلاک و کور
و اسفند و دوار و دکه و غاز و مرغان شکاری و از جمیع اینها مرده و جیفه
نمی بای مگر نادر می که حیادی شکار کند یا درنده انرا هلاک کند هرگز
از این حیوانات چون انار مرگ در خود احساس کردند در مواضع پنهان
و مخفی میشوند و در اینجا می پزند اگر چنین نبود باید صحرایا مملو باشد
از جیفه نهانانکه هزار امتقن کردند و طاعونها و بیماریها بسبب ان
در میان مردم بگردد پس نظر کن که دفن کردن مردان که بنی آدم در
اول عالم در قفسه کشتن فایسل و فایسل را و پیدا شدن دوسرغ که یکی
دیگر بر کشتند در خاک پنهان کردند و موخن حقیقتی چگونه انرا طبع
حیوانات گردانیده تا مردم از فساد جیفه ایشان نجات یابند پس نظر
کن که صنایع حکیم چگونه طبع این بجهت و ایچول کرده اند است بر آنکه
جبهه نماید بر چنین عطش غالبی از خوف مضرتان و انسانیکه در نهایت
عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار خواهش داشته
باشد از خوف ضرر غالباً منع نمیکند و دوباره وقتی که طعم بدستش نیاید
خود را بر و شمرده می اندازد و شکش را یاد میکند بختی که مرغی که
ان میگذرد دکان میکند که مرده است پس طبع انکه انرا بدود و از گوشت
و عین بخورد و بر کشته او مینشینند انگاه دوباره می پزند و انرا شکار میکند

از این جمیع حیوانات
که در زمین و روی زمین
و فوجهای پرندگان
انکلاخ و کلاک و کور
و اسفند و دوار و دکه
و غاز و مرغان شکاری
و از جمیع اینها مرده
و جیفه نمی بای مگر
نادر می که حیادی
شکار کند یا درنده
انرا هلاک کند هرگز
از این حیوانات چون
انار مرگ در خود
احساس کردند در
مواضع پنهان و مخفی
میشوند و در اینجا
می پزند اگر چنین
ن نبود باید صحرایا
مملو باشد از جیفه
نهانانکه هزار امتقن
کردند و طاعونها و
بیماریها بسبب ان
در میان مردم
بگردد پس نظر کن
که دفن کردن مردان
که بنی آدم در اول
عالم در قفسه کشتن
فایسل و فایسل را و
پیدا شدن دوسرغ که
یکی دیگر بر کشتند
در خاک پنهان کردند
و موخن حقیقتی
چگونه انرا طبع
حیوانات گردانیده
تا مردم از فساد
جیفه ایشان نجات
یابند پس نظر کن
که صنایع حکیم
چگونه طبع این
بجهت و ایچول کرده
اند است بر آنکه
جبهه نماید بر چنین
عطش غالبی از خوف
مضرتان و انسانیکه
در نهایت عقل و
تمیز باشد نفس
خود را از چنین
امری که این مقدار
خواهش داشته
باشد از خوف
ضرر غالباً منع
نمیکند و دوباره
وقتی که طعم
بدستش نیاید
خود را بر و شمرده
می اندازد و شکش
را یاد میکند
بختی که مرغی که
ان میگذرد دکان
میکند که مرده
است پس طبع
انکه انرا بدود
و از گوشت و عین
بخورد و بر کشته
او مینشینند
انگاه دوباره
می پزند و انرا
شکار میکند

و از این جمیع حیوانات
که در زمین و روی زمین
و فوجهای پرندگان
انکلاخ و کلاک و کور
و اسفند و دوار و دکه
و غاز و مرغان شکاری
و از جمیع اینها مرده
و جیفه نمی بای مگر
نادر می که حیادی
شکار کند یا درنده
انرا هلاک کند هرگز
از این حیوانات چون
انار مرگ در خود
احساس کردند در
مواضع پنهان و مخفی
میشوند و در اینجا
می پزند اگر چنین
ن نبود باید صحرایا
مملو باشد از جیفه
نهانانکه هزار امتقن
کردند و طاعونها و
بیماریها بسبب ان
در میان مردم
بگردد پس نظر کن
که دفن کردن مردان
که بنی آدم در اول
عالم در قفسه کشتن
فایسل و فایسل را و
پیدا شدن دوسرغ که
یکی دیگر بر کشتند
در خاک پنهان کردند
و موخن حقیقتی
چگونه انرا طبع
حیوانات گردانیده
تا مردم از فساد
جیفه ایشان نجات
یابند پس نظر کن
که صنایع حکیم
چگونه طبع این
بجهت و ایچول کرده
اند است بر آنکه
جبهه نماید بر چنین
عطش غالبی از خوف
مضرتان و انسانیکه
در نهایت عقل و
تمیز باشد نفس
خود را از چنین
امری که این مقدار
خواهش داشته
باشد از خوف
ضرر غالباً منع
نمیکند و دوباره
وقتی که طعم
بدستش نیاید
خود را بر و شمرده
می اندازد و شکش
را یاد میکند
بختی که مرغی که
ان میگذرد دکان
میکند که مرده
است پس طبع
انکه انرا بدود
و از گوشت و عین
بخورد و بر کشته
او مینشینند
انگاه دوباره
می پزند و انرا
شکار میکند

و از این جمیع حیوانات
که در زمین و روی زمین
و فوجهای پرندگان
انکلاخ و کلاک و کور
و اسفند و دوار و دکه
و غاز و مرغان شکاری
و از جمیع اینها مرده
و جیفه نمی بای مگر
نادر می که حیادی
شکار کند یا درنده
انرا هلاک کند هرگز
از این حیوانات چون
انار مرگ در خود
احساس کردند در
مواضع پنهان و مخفی
میشوند و در اینجا
می پزند اگر چنین
ن نبود باید صحرایا
مملو باشد از جیفه
نهانانکه هزار امتقن
کردند و طاعونها و
بیماریها بسبب ان
در میان مردم
بگردد پس نظر کن
که دفن کردن مردان
که بنی آدم در اول
عالم در قفسه کشتن
فایسل و فایسل را و
پیدا شدن دوسرغ که
یکی دیگر بر کشتند
در خاک پنهان کردند
و موخن حقیقتی
چگونه انرا طبع
حیوانات گردانیده
تا مردم از فساد
جیفه ایشان نجات
یابند پس نظر کن
که صنایع حکیم
چگونه طبع این
بجهت و ایچول کرده
اند است بر آنکه
جبهه نماید بر چنین
عطش غالبی از خوف
مضرتان و انسانیکه
در نهایت عقل و
تمیز باشد نفس
خود را از چنین
امری که این مقدار
خواهش داشته
باشد از خوف
ضرر غالباً منع
نمیکند و دوباره
وقتی که طعم
بدستش نیاید
خود را بر و شمرده
می اندازد و شکش
را یاد میکند
بختی که مرغی که
ان میگذرد دکان
میکند که مرده
است پس طبع
انکه انرا بدود
و از گوشت و عین
بخورد و بر کشته
او مینشینند
انگاه دوباره
می پزند و انرا
شکار میکند

蘇軾

فليحتاج الى صول العنق
 ليتناول بغيرها الا افلا
 الى شكا رفقوت من شكا
 ما قبل خلقه ان في كثير من اعضا
 اعى الناس والوجه والنكبات
 والخصر وروك الحوض

سُبْحَانَكَ يَا شَيْخِي
 يَا مَنْ فِيهِ الْفُطْنَةُ الَّتِي
 لَا يَفْهَمُهَا إِلَّا
 بِرَحْمَتِكَ يَا
 مَنْ خَلَقَ الْإِنْسَانَ بِفَضْلِكَ

[illegible]

لَيْسَتْ غَالِبَةٌ بِصَدَقَةِ اللَّيْلِ
مِنْ زِيَّاتٍ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ
حَالَ وَلَوْ فِي ذَلِكَ حَذَرٌ
لَيَسْتَبْدِلَ مَا كَانَ لَا يَغْيُرُ
تَقُولُ لِنَفْسِكَ الْكَافِرَةُ
تَوَضُّعًا وَكُنْ مُمِيسَةً
فَمَا رَأَى إِلَّا نَشَانَ قَامِ

کيفت خلقت بر من کاست
 من اسباب الظلمه والوجوه
 من اسباب الظلمه والوجوه
 من اسباب الظلمه والوجوه
 من اسباب الظلمه والوجوه

لجمع انما جله برای شکار کردن و تحصیل روزی خود نمودن
 داده که او می بدون چاهها و بکار بردن آنها مان نواند رسید و
 شما چیزی که مان جبهت توان گرفت و امور عظیم مانند جبهت
 و شباهه ان زیرا که بسیار است تمثيل نمایند معنی نفیس را چیزی
 و باین تمثيل نفیس در ان معنی نفیس هم نمیرسد چنانچه اگر طلا و نقره
 در میزان با سنگ و آهن بسبب نقصانها نمیکرد در وزن جبهت
 کو مید که نزدیک باین معنی در کلام مجید وارد شده که اِنَّ اللَّهَ لَا
 یَسْتَحِبُّ اَنْ یَّخْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا یعنی خدا شرم نمی کند
 از آنکه مثل زنده را می زام و به پشه یا خورده تر از ان پس حضرت
 فرمود که ناممل کن ای مضلل و جسم پرندکان و خلقت ایشان را که
 چون سقنحالی مقدس فرموده که در هوا پرواز کند جسمش را سبک
 از پاره و خلقتش را مندرج و در هم گردانیده و از چهار پا که در سایر حیوانات
 افزوده و ان بدو پا اکتفا نموده و از پنج انگشتان چهار داده و بر
 دفع بود و سر کین سرد و یکسو و انج برای وی مقرر فرموده و سینه اش
 باریک و تند گردانیده که هوادایا سانی بشکافد بهیشتی که سینه کشی
 میسازند برای شکافتن و دبال و دشر و پره های دراز حکم افزوده
 که الت پرواز وی باشد و جمیع بدنش را لباس پر پوشانیده که هوادایا

و اصنام و اشباح
 من الاسل و الصیغ
 و الذباب و النور و
 غیرها و ضرر و الجوا
 و الحشرات و دواب
 و کذا و کذا و کذا
 الطیر من الغنم و
 القطا و الاوز و الکلب
 و الحمار و سباع الغنم

جمیع او کما لا یزید
 من فاذا حانت الاوقات
 بعد لولم یجسد فیه
 او یفترش سبع غاف
 احسوا بالکون کما
 فی عواصم خفیه فی
 بنفا و لولا کذا و کذا
 الصغار و فی کذا و کذا

کما لا یزید
 من فاذا حانت الاوقات
 بعد لولم یجسد فیه
 او یفترش سبع غاف
 احسوا بالکون کما
 فی عواصم خفیه فی
 بنفا و لولا کذا و کذا
 الصغار و فی کذا و کذا

فَتَبَيَّنَ لَكَ هَذَا مِنْ بَابِ عَقْلٍ وَتَوَيَّنَ لَكَ هَذَا مِنْ بَابِ عِلْمٍ
صَنَعْتَ بِرَأْيِكَ وَحِكْمَتِكَ بِرَأْيِ رِشَا وَجُودِكَ بِرَأْيِ رِشَا

انست که بعضی از مرغان محتاج میشوند بآنکه طعام از دهان خود
 بد دهان جوچه خود بپزند و از چپه دان طعام را بر گرد آیند و است
 تراستان از آنکه از سنگدان بر گردانند مفضل گفت عرض کردم که بعضی
 از صلاحد که عالم را بی مدبر میدانند گمان میکنند که اختلاف الوان
 اشکال در پر و بال مرغان از جهت امتزاج اخلاط بدست است و اختلاف
 مقام بدون مقدار تدبیر صورت پذیر میگرد و حضرت فرمود که ای
 مفضل این رنگ پرهای کونا کون که در بال و پر طاوس و دراج
 مشاهده میشود با استوای اشکال متقابل که نقاشان بخی نظیر از
 کشیدن شبیه آن بقلم تصور بر هر کال تقدیر بعجز و تقصیر معترفند
 چگونه از طبع بی شعور و امتزاج اخلاط بدون تدبیر مقدار کل مقدار
 بظهور می آید که تعالی الله عما یقول الملحدون علو اکبر انما مل پرهای
 مرغ که چگونه بر هم بافته و مانند جام های رشته و مو با هم تالیف یافته
 و بان نحوی در هم نرفته که چون می کشی اندک اندک کشوده میشود
 و از هم جدا نمیشوند تا آنکه باد در میان آنها داخل شود و در هنگام پرواز
 آن را در میان هوا نگاه دارد و می بینی در میان پر عود غلیظ متبیتی
 و اطراف آن را پرهای بافته تا آنکه بصلابتی که دارد آنها را استوار دارد و باز
 آن عود را جمع کند و اینست که بر طایر سنگین نباشد و از موانع از پرواز

وما أعطى من
والله فوق في معاشه
فانك تراه حين
بالناب قلد وقع
فما ضحك

تحتی کلمه معارف لایزال
به فائز ادای التفیض
احسان و منفعت
و بیبا و بیغنا
منه نیکوین
علیه

وحيث انما كان في ذلك السبيل فليكن ذلك
وحيث انما كان في ذلك السبيل فليكن ذلك

استعمال آلات و
فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

نکرد وایمفضل ایا دیده ان مرغ که پاهای را زد و دستهای را
در پاهای و از آن وقت نفعش آنست که اکثر اوقات در میان آب میباید
و تن آن بر روی آن پاهای را فدا نمایند دیده باقی است که بر بلندای پست
باشد و در کین جانوران آب هست هرگاه جانور پدید آید که طعم آن
شد و هسته کام بر میپزد و در آنرا باید که پاهایش کوتاه بود بجان
شکار خود و آن میشود شکستن با بیهوشید و از حرکت محروم
شکاران دم میکند پس این روی بلند با و عطا کرده که بجان خود
رسد و مطالبش فاسد نکرد و فاعل کن انواع تدبیر حکم قدیر و در خوا
مرغان بدو پستی که هر مرغ که پایش بلند است گردش دراز است
آنکه طعم خود را از زمین تواند گرفت که پایش را از خاک نشو و نمید
نمیتوانست چیزی از زمین بیهوله بردارد و گاه هست که او را با گرد و از
بمنقار بلند اعانت که بران کارسان تو باشد پس هرگز از برای خلاق
که در آن فاعل نماید بر نهایت صواب حکمت میباید نظری کن بسوختن
و امثال آن چگونه هر روز بطلب روزی خود پرواز میکنند و روزی خود
میایند و چنان نیست که یکجا برای ایشان مجتمع و همیایا باشد بلکه
بجستجوی بیایند و هم چنین حیوانات و آدمیان روزیهای خود را
بسی و طلب میایند پس قریه میکند خداوند بر آنکه روزی را چنانچه

فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

فانظر الى هذه الامور
التي هي في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود
فانظر الى هذه
الامور التي هي
في الوجود
من غير ان يكون
منها شيء من
الاشياء التي
في الوجود

[illegible]

يتنازل به
 فيبسط من لقط الحب
 ولا يفيض من الحب
 اللهم كما علمنا
 وصارنا من الحب
 يا الله يا الله

عین بغض و محبت
 فی الجوف نفوس
 یسندی بر عین الحقیقت
 فاعبر ذلک بان
 الحقیقت غیر محسوس
 اجواف الانس
 اف الطیر
 انما
 انما

كل من غلبت عليه
النفوس والهاوى
لا عقلية وعاقلة
جوهرية منكته
فانه لو كانت
الحكمة تتقلد عن
بعضها ولا يملك
لا انما هو
في

في فقهنا ان ذللكم يصلح
 من اعظم الامور فيه
 خلقكم الله الخالق جل
 على ثنائه وقص فينا فيما
 من المصلحة فاما الظاهر
 الصغير الذي قلنا
 من فقهنا

يخرج منه من الثقل
 البور فان هذا لا يكون
 من غير طهر وكان
 انزوا سنان وبنان
 لا يطهر شيئا لو كان
 فيه ميعنى وليس في الخلق
 فاما الاما

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و غایب است و در وقتیکه در میان
خود و غایب است و در وقتیکه در میان
خود و غایب است و در وقتیکه در میان
خود و غایب است و در وقتیکه در میان

عمرهای خود را و وقتهای قرصها و اجازات و معاملات و سایر امور
خود را و بیکدیگر و طغاب یکسال تمام میشود و این حسابها با آن مضبوط
میکرد و نظر کن در چگونگی نابیدن افساب که بچه بخوند بپر کرده است
چکم و طاب بدوستی که اگر در یک موضع آسمان ایستاده بود و قبا
از آن نمینمود هر آنکه بسیاری از جهات از نور آن بهره ورنیکردند
و کوهها و دیوارها و سقفها مانع تابش آن میکردند و چون چو
که فیضش عام و نفوذش تمام باشد چنان مقدار ساخته که در اول
روز از مشرق برآید و بر آنچه مقابل آفتاب است رجهت مغرب بتابد و پیوسته
حرکت کند و کرد و بجایهای مختلفه از صنایع از نور خود بهره رسا
تابمغرب میشود و در بجانب مغرب که در اول روز بتابد و بشاید که پیش
آن واضح نماید که هر خود را از متفقت نور خود و بشید نیابد و
متصمیم که در خوان احسانش کرده خوردشید و ابداً رات بر جمع ساکنان
مطبوره امکان انجاد و نبات و حیوان متمت کرده و هیچکس را
بی بهره نکند آشفته پس فرمود که اگر افساب یکسال یا کمتر نخورد
و بر اهل جهان نمیتابید حال ایشان ابر خواهد بود بلکه ایشان را
بالحال نبات و قبا حال بهمنور پس غنی بینند مردم که این قسم مو
جلیله که نزد ایشان در تحویل آنها چاره و جیده نیست چگونگی بر

الافات فاعین
حسن فی الشملان
بجاء خفیف و الکاه
بجاء فصیح و التیم
عند العمل البجیل
و انکف یعلم
و بموضع و اعلم
ان من فیه الک
منافذ فهو عیب

بغیر و هم که من
فیر و هم که من
کما یرون و هم که من
الکون و هم که من
الکون و هم که من
کما یرون و هم که من
الکون و هم که من
کما یرون و هم که من
الکون و هم که من

و انکف یعلم
و بموضع و اعلم
ان من فیه الک
منافذ فهو عیب
بغیر و هم که من
فیر و هم که من
کما یرون و هم که من
الکون و هم که من
الکون و هم که من
کما یرون و هم که من
الکون و هم که من
کما یرون و هم که من
الکون و هم که من

فانظر الى هذه النسخة
التي هي من نسخة
الشيخ الفاضل
المرجع في
العلوم الشرعية
والفقهية
والاصول
والفروع
والاجرام
والنجوم
والاوقاف
والاعمال
والسيرة
والادب
والفنون
والصناعات
والاقتصاد
والسياسة
والحرب
والسلام
والدبلوماسية
والاقتصاد
والسياسة
والحرب
والسلام
والدبلوماسية

بجاری خویش جاری کرد بدو اندوخته صلاح عالم و بقای نوع نبی
از اوقات خود و مختلف بود و فید انداخته لال کن بماه که در آن دهانی
است نمایان بر وجود خداوند عالمیان که عامه ناس در معرفت ماهها
بکار میفرمایند و سال قمری باین پیشه استند اما با سال شمسی
که مبتنی بر حرکت است و ثابت و اوقاف نیست باینکه سال قمری جمیع
چهار فصل را فرا میگیرد و نشوونمای تمام اشیاء در آن مدت تمام
نمیشود و باین سبب ماهها و سالهای قمری ز ماهها و سالهای
شمسی مختلف بود و زنده و ماههای قمری مانند ماه مبارک
رمضان گاه در زمستان و گاه در تابستان میباشد و شکی نیست که در
روشنی و تابش ماه در ظلمت شب بسیار و منفعت آن زیرا که بآن در تمام
که گفته شد که در فواید یکی شب است برای استراحت حیوانات و سردی
فصل برای صلاح ایشان و نباتات بان فصل در آن بنود که همیشه
در نهایت ظلمت باشد که هیچ روشنی در آن نباشد و هیچ عمل از اعمال
در آن متشبهی نکرد و در آنکه بسیار است که مردم محتاج میکردند که در
کار کنند برای تنگی وقت برایشان در تمام اعمال در روزیابری
شدت گرمی هوا در روز پس شب و نور ماه بسیار از اعمال و اعمال
می آورند مانند شخم کردن زمین و خشت مالیدن در شب و چوب بریدن

فانظر الى هذه النسخة
التي هي من نسخة
الشيخ الفاضل
المرجع في
العلوم الشرعية
والفقهية
والاصول
والفروع
والاجرام
والنجوم
والاوقاف
والاعمال
والسيرة
والادب
والفنون
والصناعات
والاقتصاد
والسياسة
والحرب
والسلام
والدبلوماسية

فانظر الى هذه النسخة
التي هي من نسخة
الشيخ الفاضل
المرجع في
العلوم الشرعية
والفقهية
والاصول
والفروع
والاجرام
والنجوم
والاوقاف
والاعمال
والسيرة
والادب
والفنون
والصناعات
والاقتصاد
والسياسة
والحرب
والسلام
والدبلوماسية

خطها بحد فاضل
و انما هذا ما يقف
فان لمفضل صان وقت
انما ان نظام من
فان انما الله تعالى
معها بجا من
باشاه

من الآلة وما فيه من
 كون السماء وما فيها من هذا
 صواب لشدة عجزنا عن هذا
 اللون أشد الألوان

1. V

الطَّعَامُ وَشَرِبُوا مِنْ
 إِلَى الْأَعْضَاءِ ثُمَّ
 وَنَحْنُ نَسْتَعْلِمُ
 مِنْ أَوَّلِ الْبَنَاتِ
 عَلَى الْبَنَاتِ
 فِي بَنَاتِهِمْ

[illegible]

لأنه كما لا يخفى على المتأمل في تلك المصالح والضرر
 من جهة ما لا يخفى على المتأمل في تلك المصالح والضرر
 من جهة ما لا يخفى على المتأمل في تلك المصالح والضرر

ليس من ركني فخلق مختلف اختلاف موافق حكم عظيم ومصالح جليل
 ما شدا في طبيعتنا فإيماننا كهيكل راده وشعورنا وفرد صدورنا
 استبرك شيتيم بترجمة حديث كيون تفكر كن درستارها كه بعضي از
 لياالي ظاهر ميشوند و كاشي نهان ميباشند مانند ترها و بوجوه و دو
 شعرو سهيل و نهرا كه اگر هيكل دريك وقت ظاهر ميشود فداستدلال
 بظهور و دريك وقت برفصول و احوال مختلف ميشوالت كره چنانچه بطلو
 بعضي استدلال ميكند بر فنيج ميوه و او بعضي بر باد كردن شتران
 بعضي بر دخول بعضي از مضامنها و چنانچه بعضي از كواكب كاه ظاهر
 كاه نهان قرار داده و بعضي را دايم الظهور و كره اينده كه هر كس نهان
 كره در مانند نبات النخس صغرى كه هفت ستاره اند و جلدت و فدا
 از جمله آنها است براى آنكه مصلحت دانست كه بعضي چنين باشند
 علامتي چند باشند براى دانشن قبله و جهات طرق و مسالك
 دريا و صحرا و نهرا كه چون اينها را كه مشهوره ايدى الظهور و غالبا از دیده
 نهان ميشوند و استعلام سموت و جهات و طرق بان هدايت عينا
 و دران دو امر مختلف و هر يك مصلحت عظيم هست كه اگر ميكي بجل غايد
 مصالح بسيار فوت ميشود و درستاركان منافع و ببايان هست
 ويرا كه علامتند بر بسيادى از اعمال كه اوقات نهها بكواكب معلوم ميشود

و انما من ركني فخلق مختلف
 و انما من ركني فخلق مختلف
 و انما من ركني فخلق مختلف

لأنه خلق الله العالم الى
 كل وقت و عظم من فاني
 الامام و عظم من فاني

و انما من ركني فخلق مختلف
 و انما من ركني فخلق مختلف
 و انما من ركني فخلق مختلف

بِقِسْطٍ مِنَ الْخَيْرِ
بَيْنَهُمَا وَالْأَرْبَابُ
لَهُ زُلْفَى فَكَفَى
عَامٌ وَبَعْضُ عَامٍ
كَفَى كَانَ يَكُونُ
يَكُونُ عَامٌ

مع ذلك بقضاء الله
كيف كف الناس في
الامور الجليله التي
فيها الجليله
فمن عند الله على كل
شيء قدير
ولا تقدر
الاعمال

لا تغفل
عن ان يتيك كصالح استلج بالانجيليكه
فمن غيبته استلج الاستلج
لان دونه لا يسبق ولا يتبع
الشار وتصرم ما جاز لك
صارث شيهور القدس
سنة فخرنا عن شهور

مدونة الله تعالى القديسين
وكتوفه من النبیین علی
حماقة وزيادة وفقهنا
القدر خاصة في كماله
ويعتقوا من الهدى والفر
العمل انفسا اهلها
ليكرهين بسط الناس من
من نور الشمس وضياءها
دون بعض ونقص مع ذلك
الكتاب

لا تقارن في كمالها من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض

درد وری طی میکند از اینها قیاس کن که سرعت و پیوسته است
تدبیر الصبر العلیه پس حضرت فرمود اگر کسی گوید که گاه با اتفاق چیز
شد چه گویم میگویم که اگر این شخص در ولای زاهد بیند که میگوید
و یا غریب باشد بر اشجار و نباتات آب دهد و الاثم و اذی و
همه را بفون حکمت و مطابق مصلحت باغ ساخته شده باشد با احتیاج
میدهد که در ولای بی صانع مدبری هم رسیده باشد و اگر ابر
بر چنین قوی کند مردم در حق او چه خواهند گفت هر کما عقل و
دولتی که از تحت چند ساخته اند و اندک عسل برای مصلحت قطع از
رضین پر از عسل اند و باور کنند که بی صانع و قدر و اتفاق بهیچ آمده باشد
چگونه بخوبی این احتمال خواهد بود در این دولت با عظم که مخلوق شده
است بحکمتی چند که از همان بشر قاصد است از دوازده عشری از کشتار
ان از برای مصلحت جمیع رفیع و اینچنین روی است که گوید بی حکمت و تدبیر
علم حکیم قدیر وجود آمده و اگر در این افلاک عظم خللی و رخه پیدا
شود که محتاج بر مرمت و اصلاح باشند چنانچه الا بتکه مردم برای اعلا
خود میسازند کاهی محتاج بر مرمت میشوند کی چاره این میتوانست
و کدام صانع از عهد این بر میاید تفکر کن ای مفضل در مقامی که
نهار که چگونه بر وفق مصلحت میاید مقدور گشته و در اگر مشهوره نه باشد

و تقرق و فی بعض
فکلا واحد منها یسیر
سیر این غولافین است
عام مع الفلک فوق
القرب والاشخاص
لنفسه و هو المشرق

کماله التي قد تدرك
الشيء في جميع تدويره
التي في النملة تدويره
التي في النمل والنمل
التي في النمل والنمل
التي في النمل والنمل
التي في النمل والنمل
التي في النمل والنمل
التي في النمل والنمل

من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض
من القليل ولا في بعض
من الكثير من بعض

[illegible]

الْقُلُوبُ فِي الْوِزْنِ الْأَكْبَرِ
لَا تَخْفَا مِنْهُ لَاحِدٌ مِنْهَا وَمَنْ يَكْفُرْ
بِآيَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْأَلْهُ
مَوْلَاهُ عَنْ يَوْمٍ أَتَى يَوْمَهُ
يُفْعَلُ بِهِ كَيْفَ يَنْصَرُّ

[illegible]

ان يكون هذا
منها ان يقول
هذا في رواية
وليتقى الحيات
شبهات في كل
شي من الله مقدر
بعض ما في
ما فيه صلاح
الحق في وما فيها

ثم كان يفتي هذا القول
 وقاله وصار على الناس
 كما كانوا قايدين له لو سمعوه
 من غير ان ينكر ان يقول
 في رواية ولا يفتي بغيره
 بحكمه فيصره كالحكم
 فقتله من الارض انه
 كان بدارضا

ان يكون بلا ضيقة ولا
 عيال على ما اشتهى
 البشرا تصالح جميع
 الخلق ينقص غمنا ان
 الله لا يحب الاغصان
 وينقدون ان يقول في هذا
 كما فصل الآلات التي
 تقدر لو لم يخلد الخلق
 الحنايات وغفلنا من
 متى كان عند الناس
 جميل تفادى الخلق

بلند و پهن بسیار در حد
وسط بلاتر و وسط افاتیه
بر ذیابجس اعظم منتهی شود
شکست و نه باشد و بار
کوچک و نه باشد و بار
و شکست و نه باشد و بار
کوچک و نه باشد و بار

الجموع في بيان
نفع صافي هو وانها ومنافع لانها

نفع صافي هو وانها ومنافع لانها

من فروع الاشكال
الاشكال في الاشكال
من فروع الاشكال

منفعتش عظيم استوان چراغیست که مردم می فروزند و شبها در
حوایج خود بکار میبرند اگر این نبود مردم در شبها از تاریکی و سردی
بترسیدند و در شبها نمی توانستند کت و خیاطی و نساجی کردن
و چگونه میشد حال کسی که او را دردی عارض شود در وقتی از او
نیاز به حاج شود بضمادی یا سفوفی یا دوائی دیگر که بان استشفافیت
و منافع آتش و ریختن طعامها و گرم کردن بدن و خشکاندن جامها
و تحلیل اشیا زیاده از آنست که احصا توان نمود و از آن ظاهر تر است
که محتاج بیدیان باشد بلکه از آتش روشن تر است تفکر کن ای مفضل
در منفعت بر صافی هوا که گاه چنین و گاه چنان است و هر دو
ضرر دارند برای مصلحت انسان و اگر یکی از اینها دایم میبود و مورد
مطالب ایشان مفضل میشد و دیگر که همیشه باران میبارید و بقول
سپینها متعفن میشدند و بدن حیوانات سست میشد و هوا
سرد میگذاشت و انواع بیماریها در میان مردم عادت میشد و
عبود مردم حسد و میکردند و اگر هوا پیوسته صاف بود و باران
نیبارید و زمین خشک میشد و گیاهها میسوخت و آب چشمها و رو
بر طرف میشد و ضرر بسیار از این جهات بر مردم می رسید و بعضی بر هوا
غالب میشد و انواع امراض از پیوسته مردم بهم می رسید و چون گاه

من فروع الاشكال
الاشكال في الاشكال
من فروع الاشكال
الاشكال في الاشكال
من فروع الاشكال

ارتفاعها و انخفاضها
عن العلة في بيانها
الاشكال في الاشكال
من فروع الاشكال
الاشكال في الاشكال

الاشكال في الاشكال
من فروع الاشكال
الاشكال في الاشكال
من فروع الاشكال
الاشكال في الاشكال

نتیجہ فی الحال و فی مستقبل
و لا یستبعد ان فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل

بحسب قول ابن لذت حقیر منفعتم های خطیر از او فوت میشود و این نفع
عاجل سبب حسن اجل او میگردد و ناممل کن در کیفیت نزول باران بر
زمین و قدر بزرگیم علم در این بدو سستی که مقدور فرموده که از بلند
بریزد تا جمیع پست بلندی زمین را فرا گیرد و همه را سیراب گرداند زیرا
اگر از جهت علو نمیا رید و از جهت دیگر میا طدر این کوهها و فلها و
مواضع رفیع و الاطاله نمیکرد و ذراعت های زمین که میشد نمیند
که ذراعتی که با بیدوان بعمل آید کمتر است از ذراعتی که از باران بعمل
می آید و چون باران هر کوه و درشت ها مان را فرا میگیرد و ذراعت هم
در دشت او دامن های کوه و سر قله ها بعمل آید و نمو عظیم میکند و ان
مردم در بیستای زیلا و مشقت جاری کردن آب از موضعی دیگر
شده و نراعی که میان مردم در اجرای قنوات میباشد در میان این
نبیست و تعدد که از باب قوت و خرق میکنند که اینها را متصرفان
و ضعف را محروم میگردانند و ان بلاد نمینا شد چون مقدر و فرمود
که باران از بالا بهر مقدار ساخته که قطره قطره بیاید تا بقعر زمین
فرو رود و باطن ارض را سیراب گرداند و اگر یک دفعه میریزد بر روی
زمین جاری میشود و با عناق ارض فرو میزند و ایضا ذراعت ها و
درخت ها را می شکند و اکنون که بتدبیر و فانی و قطره قطره می آید زمین را

خشیای اجل الکلیات
تبلغ العالم الکلیات
و یجود رجاء انقیاد
و یجاء اجل ابدان
انقطاع و حساب
النسیم الکلیات

بموضع
و باقیه من الکلیات
بجاء هذه الاشیاء
الکلیات
تستشقه من و من خارج
قطره هذه الاشیاء

و لا یستبعد ان فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل
الکلیات و فی مستقبل

غضبان قال فأيك فلي

فوائد ایشان و سایر بدین مذهب خاص

اینها بخل و علم کمیا را از مردم محجوب گردانیده زیرا که طلا و نقره از
معادن بسیار و بی‌هولت بعمل می‌آید و با علم کمیا همه کس را با سالی محصل
اینها می‌توانستند کرد و از اینها بهر حال در عالم بسیار می‌شدند و قدری
از مردم کم می‌شد و قیمتی نمی‌داشتند و خرید و فروش و معاملاتی با آنها
نمی‌شد و خراج پادشاهان بعمل نمی‌آمد و کسی فخره برای او را خود
نمی‌توانست کرد و ایشان را الهام کرده است ساختن از تنه مس
آبکینه از ریک کوه بیرون آوردن نقره و سرب و طلا از نقره و اشیا
این صنعتها که مضررتی برای مردم ندارد و استن اینها نیست پس نظر
کن که کحق تعالی چگونه داده یاد میان مراد ایشان را در امری که ضرر
در آن نیست منع کرده است و ایشان امری چند را که مضررتی برای
ایشان و کسی که معادن را بسیار فرو برد منتهی می‌شود و در عظیمی که
پیوسته جا راست و غور از آن نمی‌توان دانست و پیاده در عبوان نظر
نمی‌توان کرد و در جانب دیگر کوههای نقره هست تفکر کن در این
تدبیر حکیم قدری که خواسته بنماید به بندگان کمال قدرت و وسعت خلاقیت
خود را تا بدانند که اگر بخواست کوههای نقره برای ایشان بر روی
می‌افرید و لیکن چون صلاح ایشان در آن بود و این جوهر بسیار عیش
و انتفاع ایشان از آن بطرف می‌شد لهذا ایشان نداد و فروش را از

مثله ان النمل قد اصاب هذه الارض
 فوعظهم ونهيهم عن الجور
 والفساد فاستمعوا له
 واتقوا به فانهم لم
 يصدقوا به ولا يؤمنوا
 به ولا يهابون الله
 العظيم
 فاستغاثوا من الله
 فاستجاب لهم
 فاصابهم ما لا يعلمون
 في الاخرة وما لا يعلمون
 من امور الدنيا اذ كان
 ذلك في الدنيا فاصابهم
 ذلك صلاهم اجمعين
 فاصابهم ما لا يعلمون
 من امور الدنيا اذ كان
 ذلك في الدنيا فاصابهم
 ذلك صلاهم اجمعين

عن ابن عباس

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من غلبته الدنيا فليكن له من الدنيا ما يشاء، ومن غلبته الآخرة فليكن له من الآخرة ما يشاء. (بخاری)

نفل مغارة عنبه برك

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من غلبته الدنيا فليكن له من الدنيا ما يشاء، ومن غلبته الآخرة فليكن له من الآخرة ما يشاء. (بخاری)

رسیدیم که آب بسیار از سقف آن میریخت و در یک طرفش دریاچه عظیم بود که در اینجا میریخت و صد آب معلوم بود که عمق بسیار دارد اما کمتر نتوانستیم دید و در کار آب راه یابی بودیم مشقت بسیار از اینجا عبور کردیم و بنقبت یکر رسیدیم و هم چنین میرفتیم تا بجائی رسیدیم که استخوانی چند جناحهای پوسیده در کاری بود که معلوم بود که جمعی آمده بودند و در اینجا مرده بودند و در اینجا هر چند سعی کردیم چراغ نتوانستیم فروخت و با زجرات کردیم و دست میمالیدیم و میرفتیم تا بجایها و صفه وسیعی رسیدیم و در اینجا روشنائی فلانی از سقف ظاهر میشد و سوراخ معینی نبود و هر چند دست میمالیدیم و رخنه و بقیه ظاهر نشد و در یک طرفش سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و افتاده بود بره و آن که دست میمالیدیم چنان ظاهر شد که چاه بوده و این سنگ روی او گرفته نامید شدیم و بالت ساعته که همراه داشتیم دست میمالیدیم معلوم شد که اول زوال است و پیش از طلوع افتاب داخل بنقبت شده بودیم و در اینجا نماز ظهر و عصر را کردیم و بر فادرجی نیاز توکل کرده اراده معاودت نمودیم و از راهی که رفته بودیم بیکان و تنهین برگشتیم تا آنکه بعد ایت قادر و المان در هنگام نماز خفتن بر سر نقبت رسیدیم آن رفیق در آنوقت از ما نا

و بعد گفت غار قبة النوازل و بنقبت و اشرف الناس علی کل فیض الاخرة و من غلبته الدنيا فليكن له من الدنيا ما يشاء، ومن غلبته الآخرة فليكن له من الآخرة ما يشاء. (بخاری)

فان شككتم في ذلك فليكن من الدنيا ما يشاء، ومن غلبته الآخرة فليكن له من الآخرة ما يشاء. (بخاری)

من الحبيب والحقاني
ثم هو عبدك وفدا
نقله

نقل علامہ مجلسی مغاک و حوالہ جیدہ

امید شده بود و اراده معاودت داشت و گفت در عرض راه یکی از
 نقبه ها که می رفتیم دست برد بوارش که ما لیدیم نرم می نمود خن
 قدی کنینم و در جیب زامان پر کردیم چون در بیرون ملاحظه
 کردیم لا جورد نفیسی بود و در وقتیکه بان چهار صفت و سیع
 فریاد بسیار کردیم امری که در بیرون گذاشته بودیم گفت چون شما رفتید
 من بان طرف کوه رفتم در اول زوال صفا صفتی اندیزنیم می شنید
 و چون بقره رفت بر کشتیم مرد بسیار صفا صفتی از اهل آن قریه می شنید
 چون بر حال ما اطلاع یافت گفت من نیز در عنقوان شباب با پنج
 حال با چند نفر متوجه آن نفی شدم و آنچه دیده بودم نقل کرد و
 بود و گفت چون بان چهار صفت و سیع رسیدیم در آنجا چاهی یافتیم
 و در آن چاه بسیار فرو رفتیم تا بقعر چاه رسیدیم و در قعر چاه نفی
 افکند و ادم با هم تواند رفت پیدا شد و در آن راه مرتب بر بوع فرست
 تا بچهار صفت و سیع دیگر رسیدیم و در آنجا و شنائی از یک
 زیاده از افکند در غار اول دیده بودیم و برق و لحن طلا و نقره بسیار
 از برای می نمود چون بنزدیک رفتیم اب حقیقی ظاهر شد یکی از فضلاء
 کرد که بشنا عبور کند غرق شد ما از رسیدیم و معاودت کردیم و
 معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر یکی که پیدا شود کار میکند

النجاة التي
 تجلب من الملك ان البعيد
 تشاء ما يجلب من العيين
 الى الله ومن الله
 الى الله فان لم يكن
 لو كان لما كان الا على
 انما كانت وقفت
 بل انما اريد ان يكون
 انما كان تجاوز

انما نفاذ يتعرض احد
الحكماء وان يطلع في ذلك
ان ان احد الحكماء شيئا
كثيره تعظم الحاجة اليها
والاخر انقطاع معانيها
الحكماء ويتعشش بفضلها
مكلا الهواء والاكبر
سعدته لا يخلق هذه الامور
والنظام والكل

يدفن ظهوره على الجوارح مع جباهه
 العالم ومما بينه وبينكم
 كالنسيم
 كل فاعلموا لكم نكاحهم
 في الغاية والناظرين
 ولا وقد تقدم من صفته
 السحاب والضببار
 ويمر من فوقها
 على اللطيف

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

اند چون باخر بر سیده براه دیگر میرفته اند تا بان آب منتهی شده است
باز داشته و مؤید این افکه می گفت و اگر شاها اثر کرده و کشندان
و استیلا اعمال ظاهر و چون این نقل غرایبی و با مضمون حدیث
موافقتی داشت بتقریب بر سبیل اجمال مذکور شد و العهد علی
الراوی بر کشیتیم بترجمه حدیث نظر کن ای فضل در نباتات و انواع
منافعیک و اهل حیوة و خالق ارضین و سموات در آنها مقرر است
پس بگوها را برای غذا افزیده و کاهها را برای علف حیوانات و بیشتر
برای فروختن آتش و چوب را برای صنایع نجاریها پوشش و خنایان
و برك و دیش و ساق و ضمغ آنها را برای انواع منقعاتها اگر میوه ها که
ما میخوریم برای مایه دخت بردوی زمین بهم میرسد و بر شاخ
درختان نمینود و هر آینه خلل بسیاد دام و مویش ما بهم میرسد
هر چند از فواکه منفع می شدیم زیرا که منافع چوب و بیشتر و علف
کاه و غیره لکن از مافات میشد و اینها منفعتهای عظیم است قطع نظر
از لذت آنیکه از دیدن گیاههای سبز و درختان خرم و گل های
الوان و شکوفه های کونا کون حاصل میشود که هیچ لذتی را با آن بر
نمی توان کرد فکر کن ای فضل در این وجهی که خدا در ذراعت مقرر فرمود
که از یکدانه صد دانه بدیشت و کمتر هم میرسد و ممکن بود که هر دانه

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر
و تشك بالامادة و تشك عند الظاهر

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

که بکارند یکدانه از آن بوجود آید و اگر چنین نبود فایده بر آن مین
نمیشد زیرا که میباید تخم سال دیگر بچلاید و قوت زراعت کند که
فاسال اینده حاصل شود نمیشود که اگر پادشاهی خواهد شهری از
از شهرها را آباد کند و اهستانت که تخمی بایشان مساعد بدهد که
ایشان در زمین بپاشند و باید که از وقت ایشان را تا وقت حصول
حاصل بایشان بدهد پس عمر کن که آنچه عقلا بفکر خود یافته اند
پیش از تفکر و ادراک ایشان در صنعت مدیریت حکم بعمل آمده پس
ان مقدار ربع کرامت کرده که وفای تخم ایشان و قوت زارعان بکند و هم
چنین درخت خرما و سایر میوهها از دور خود جو چهار بر خا و در و پسا
میشود که آنچه مردم قطع کنند برای فکر و بجای دیگر عمر نمایند
برای حوائج دیگر بکار برند اصل درخت باقی باشد و اگر افتی با جمل
برسد بدلی داشته باشد و صفتش بر طرف نشود تا مثل کن در رو
بعضی از دانهها مانند عدس و ماش و بوفلا و اشباه اینها که در ظرفی
چند مانند کدوها و خربطها میریند تا آن خربطها محافظت نمایند
انهارا از افهات و هتک آمیز که مستحکم شود و محتاجی طفل و در میان
میشود برای همین جا داده که از افهات دور بماند و مانند و اما کند
و اشباه انرا خداد در میان پوست حبلی فریده و بر کسهر دانه در میان

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

الان على خلقه خبير
عنكم انما هو فيكم
والان على خلقه خبير

و قبل البسیر علیهم السلام
عن ربنا الخیر من لا یزول
فاز تعاقبا علی العالمین
و دفع کل و صل من
عالمهم الا من فی
الامنیات و استقام
فان قال قائل و لا یزول
فی حق من ذلک من
الکثیر فیکون

خوشتن اینها را می بیند که مرغان نتوانند زانها را در خوشه و بوند
و خرد به زراعات رسانند اگر کسی گوید مرغان دانه ها را کافی می بیند
جواب می گوئیم که بدی حکیم چنان مقدور ساخته زیرا که مرغ
نیز خلقی است از مخلوقات الهی و روزی می خواهد و خدا برای او از
اینجه از زمین می دهد و یکم مقدور ساخته و یکم این بجاها و نیزها
برای دانه ها مقدور گردانیده که مرغان ضرر بسیار رسانند و فساد فاش
از ایشان بوجود نیاید زیرا که اگر مرغان دانه ها را بجای مانع و مزاحم می بیند
همه را ضایع می گرداند و خود از بسط خوردن میمزدند و زارغان
بدست حتی بر می کشند پس حق تعالی این وقایع را مقدر فرموده که
زانها را قدری محافظت نمایند و اندکی از آنرا بعد از بعمل آمدن مرغان
بخورند و اکثرش برای دانه ها بماند زیرا که ایشان احقند با آن و تعب کشند
اند و زخمی ها برده اند تا دانه را بعمل آورده اند و لایضا احتیاج ایشان
زیاده از احتیاج مرغانست تا مثل کن حکمت حق تعالی را در او بیند و تمام
واصفان یکاها را زیرا که چون آنها احتیاج اند و پیوسته بخورند مانند
رسان حیوانات و آنها را دانه ها می مانند همان حیوانات نیست و کت
نمی توانند که مثل جانوران برای تحصیل غذا از دانه ها و دانه ها را در
زمین مرکوز گردانیده که از زمین غذای خود را بیرون آورند و بیجا

و دفع کل و صل من
عالمهم الا من فی
الامنیات و استقام
فان قال قائل و لا یزول
فی حق من ذلک من
الکثیر فیکون

و قبل البسیر علیهم السلام
عن ربنا الخیر من لا یزول
فاز تعاقبا علی العالمین
و دفع کل و صل من
عالمهم الا من فی
الامنیات و استقام
فان قال قائل و لا یزول
فی حق من ذلک من
الکثیر فیکون

و قبل البسیر علیهم السلام
عن ربنا الخیر من لا یزول
فاز تعاقبا علی العالمین
و دفع کل و صل من
عالمهم الا من فی
الامنیات و استقام
فان قال قائل و لا یزول
فی حق من ذلک من
الکثیر فیکون

الافضله في القلوب
العلماء افاضوا في القلوب
العلماء افاضوا في القلوب
العلماء افاضوا في القلوب

الافضل في الامور كلها
الملك الامير محمد بن عبد الله
الملك الامير محمد بن عبد الله
الملك الامير محمد بن عبد الله

و بر کاه و میوه ها بر سائند پس زمین مانند ماد در تربیت کنند است
و در پیشه ها مانند دهان اطفال که پستان در دهان می پزند و شیر
می مکند نمیدانی که ستون نیکی ها و اچکونه بطنا بیا از هر جانب می کشند
تا راست بایستند و نیفتند و بجای میل نکنند و هم چنین در دهان و
سایر نباتات و پشم ها در زمین دارند که از هر جانب زمین کشیده
که نگاه دارند آنها و از افتادن و میل کردن اگر این نبود چگونه درختها
عظیم طویل مانند نخل و عنبر و چنار و بریاچی ایستادند و از باد های
شدنی افتادند پس نظر کن بنوی حکمت حکم که چگونه پیش از آنکه
بشر و صناعات خود تدبیر کنند بر خلق آن تقدیر فرموده بلکه ضعیف
نیمه و اشیاء از روی خلق و ریخت و مثال آن برداشته اند زیرا که
خلقت منکست مقدم است تا مثل آن ایضا مثل افزیدن بر کرا که در
در هر یکی مانند دکل های بدن از هر جانب کشیده بعضی غلیظ و بزرگند
که در طول و عرض بزرگ هستند که دیده و بعضی باریکند که در میان دکل های
کنده بافته شده و بیکدیگر متصل گردیده اگر بدست می ساختند مانند
منکست در میان در عرض یکسال از ساختن یک بول فارغ نمیتوانستند
و هر سینه محتاج بودند بالوات بسیار و حرکات بیشتر و گفتگو ها و مشو
در اندک وقتی از فصل ربیع تا اوج قدرت بصیرت و سیرت از کله های بدن

فقد
على النجباء
على العاقبة
تجود النساء والمنفعة
من النجباء
وكن على
وكانا مثل
والشدة في ذلك فاق
يخجل عليهما من علو

ما غلظوا وادقق منها فزود
ولو كان انما يابنهما من بعض
فولجما لما لا على الواضع
المشترق منها ويقال لها
في الارض الا ترى ان الذي
يخرج بسطح الفل من ذلك
فالا مطاره التي تفيض
بما تفيض هذه البراري
مفعول بوجه البراري
فقط

والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع

وشرح في خواصها

بالأولى وانها في طب و فكور بعمل ايد ارضيه و در نهایت لذت و حلاوت
اگر مانند ميوه شود و چنان بود ان لذتها که بنی آدم ازین ميوه ها مینماید
فوت میشد پس حکم عظیم این مطامع لذت دهنده را در ميوه ها برای تمتع ایشان
و التذاد و مقدر ساخته تفکر کن در انواع تدبیر عظیم تدبیر و احسان
شجر بدوستی که سالی یک مرتبه میبرد و حرارت غیره در چوبش مخفیست و
پنهان میگرد و مستولد میگرد در دران مواد ميوه ها پس در فصل و بیج و نطفه
میشود و ب حرکت میاید و انواع فواکه را برای تو حاضر میسازد و هر ميوه را
در وقتش چنانچه در ضیافتها هر خطه حلوائی لطیفی و طعام ظریفی نزد
تو او رنجد چون نیاک فامل کفی در خان باور و انواع لطایف بی شمار یکف
کنند اند و نزد تو در از کرده اند و در حق باغ شاخهای گل حبه های
ریاحین و نسیمین و یاسمین بدست برداشته اند که هر یک را که خواهی بر کوی
اگر عقل داری چرا میزبان خود را ندیشناسی و اگر هشیار داری چرا اصناف این
الطاف را نمیفهمی و شکر و بی نیت خود را نمیکزای این همه اطعمه و ثمن
و ریاحین و ازهار و فواکه و لوان و اطعمه و فواکه در باغ و بستان و کوه و طا
برای تو مهیا کرده و تو منکر احسان و عاچی فرمان اوئی و بجای شکر گفتن
و با نیت عصیان بجای اودی و عبرت بیک خلق افار و آنچه دران هویدا
گردیده از آثار قدرت کریم غفار بدستیک در میان ان مانند ناله ارنیبه

والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع
والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع
والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع

والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع
والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع
والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع

والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع
والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع
والتكثير فيكف المنفعة
فيما يكف من نية ان يخرج
منها ما لا ينفع

و ما یخبر من غیره و بر خلاف
 و غیر ذلک مما یشکک
 الناس فی ما بهم فکر
 یحیی غازی عقلان
 هذه کما فی اخبار
 تراثنا فی هذا
 لیست من کما فیستعملها

و تفرده و یفرده
 و یفرده و یفرده
 و یفرده و یفرده
 و یفرده و یفرده

نصب کرده و در جمیع اطراف آن فلها از انهای انار و منصوب گردانیده
 و بیک یک چسبانیده و کان میبکشی که بدست چیده اند و آنها را پسندین
 قسمت کرده و هر قسمی را محبب بلفافه گردانیده و آن لفافه را باطافه
 بافتند که عقل در آن حیرالاست جمیع اقسام داد و میان پوست محکی
 جاداده پس تدبیر شریفی و این خلق لطیف است که اگر میان انار تمام دکان
 بود راه غذا بسودانها نبود پس این سپردار میان فراداده و تدرار
 در آن منصوب گردانیده که از آن راه غذا بگذرد و در آن لفافه های
 حفظ دام های لطیف ضایع نشوند بر روی آنها کشیده و آن پوست حکم را
 بر روی همه کشیده که آن حیات با آن لطافت و طراوت از اوقات هر ما
 و کرمها و غیره محفوظ بماند آنچه گفتیم اندکی است از سیای حکیم
 خلق انار و زیاده از این بسیار است برای کسی که الطاب در کلام تمام
 و آنچه گفتیم کافی است برای دلالت و اعتبار تفکر کن ای فضل در درخت
 که در خرزهره و هندوانه و خیار و ماشالا و چون خاوق حکم مقدور
 فرموده که میوه های بزرگ از انار و ابوحودا و این چنان کرده که بر روی
 چمن شوند و اگر مانند ذرات درختان دیگر راست ایستادند کجا
 تاب برداشتن این میوه های کران می آوردند و پیش از رسیدن میوه
 بکمال در هم می شکستند پس نظر کن چگونه مقدور ساخته که بر روی

عند الحاجة اليها
 حيلة الناس
 من صنعة
 في ذلك فانما
 بالكلية من هذا
 لا يخلو من هذا
 في ذلك فانما
 بالكلية من هذا

و ما یخبر من غیره و بر خلاف
 و غیر ذلک مما یشکک
 الناس فی ما بهم فکر
 یحیی غازی عقلان
 هذه کما فی اخبار
 تراثنا فی هذا
 لیست من کما فیستعملها

شکایات کلیه بجهت
زرد و کوفتگی آن در کجا

۱۴۳
جمع از سنک و کوفتگی
نقطه ریحی است که

چگونه متفطن میشوند بدون الهام خالق اینها چنانچه بعضی از دوزخ
مدا و میسند جراحت خود را بیهوشی از عقاب و صحت یا بند و بعضی از
طیور اگر قبضی و طبعشان بهم برسد بایب دریا حفر میکند و باعث
اطلافشان میشود و امثال این بسیار است شاید باشد که در منفعت
این گیاه فراوان که در دشت و هامان میروید و صکافی چند که انبی
اندیشی هم نمیشد و مکان کنی که زیادتی است و احتیاجی بآن نیست و چیز
است بلکه غذای کشتیان است و از آنش علف پرندگانش
چوب و شاخش هم مسافران و شهر باستان و بسیاری از فواید
امراض بد است و بعضی بوستها را دباغی میکند و بعضی متاعها
نک میکند و شباه اینها از فصلیه های بسیار است مگر نمیدانی که
خیس تر و بقیه تر از گیاهها پز است و مانند آن و در انواع آن
منفعتها هست مثل آنکه کاغذ از آن میسازند و یادشاهان و
بمایابان محتاجند و حیض از آن میسازند که هر صنف مردم آنرا
بکار میفرمایند و غلافها و برای محافظت خروف ابکینه و غیر آن می
و ظرف که در صند و قها کنند و در میانش بر می کنند که نشکند و شباه
این از منافع در آن بسیار است پس عبرت بگیر از این مشاهیر و بدان
از اصناف منفعتها در صغیر و کبر خلق و اینچه قیمت دارد و اینچه قیمت

میکشند و کوفتگی
شکایات کلیه بجهت
زرد و کوفتگی آن در کجا

از اینها
آن میسازند و کوفتگی
نقطه ریحی است که

درد در ساق
درد در کمر
درد در شکم
درد در ریه
درد در معده
درد در کبد
درد در طحال
درد در مثانه
درد در بیضه
درد در اندام جنسی
درد در عروق
درد در اعصاب
درد در مفاصل
درد در پوست
درد در عضلات
درد در استخوان
درد در مغز
درد در نخاع
درد در اعصاب محیطی
درد در اعصاب مرکزی
درد در اعصاب خودمختار
درد در اعصاب سمپاتی
درد در اعصاب پاراسمپاتی
درد در اعصاب سولاری
درد در اعصاب کولاری
درد در اعصاب کروناری
درد در اعصاب ریوی
درد در اعصاب گوارشی
درد در اعصاب تنفسی
درد در اعصاب حرکتی
درد در اعصاب حسی
درد در اعصاب خودمختار
درد در اعصاب سمپاتی
درد در اعصاب پاراسمپاتی
درد در اعصاب سولاری
درد در اعصاب کولاری
درد در اعصاب کروناری
درد در اعصاب ریوی
درد در اعصاب گوارشی
درد در اعصاب تنفسی
درد در اعصاب حرکتی
درد در اعصاب حسی

[illegible]

ساروا ولا أرض لهم
مسلما منكم فخرجنا
الغداة كما تفرج الهم
يحيون ان امها تكبر
هملنا افسا لم يترك
من كتاب الا كتاب من كل
ثمنا بالكتاب فلا تضل
ان ثبتت نصيبه

ولا عيب فيكم فلكم التخليل
كله لا عرف منكم في
الارض منذ الى كل جانب
نفسكم وبقية فلو لا ذلك
كيف كانت تثبت هذا
انظر الطوال وال

[illegible]

[illegible]

در او نشد از زندگی **سَلَامٌ** همیشه و قدر و از وی **مُرَكَّبٌ** میکنند که از مشقتهای
دنیا راحت یابند اگر گویند **لَا اَوْجُوهُ بِسَبَبِ عَمَلِهِ** و بقیه های دنیا
اگر بقیه ها و **اَلْمُهَارَا** از ایشان بردارند از وی **مُرَكَّبٌ** خواهند کرد و جوابش
آنست که گفتیم که اگر چنین میبودند ایشانرا طغیان میبرد و میسر میسر که ضرر
بدین و دنیا را ایشان و دیگران داشتند اگر گویند که بایست که **تَوَالِدُ**
نَسْلًا میان ایشان نشود و باین عمر رسد و معالایش برایشان نشد
نشود جواب گوئیم که در این صورت که خلق از آنخت جوهر و تمنع ببعثت های
دنیوی و اخروی واجب خیرات و سفیض برکات محروم میمانند و جمیع نعمت
مخصوص جماعت قلیلی میبود که اول از بیداری عدم بپس میبرد و وجود داخل
شدند و نعمت خداوندی منت باید که عام باشد هر یک از مواد قابل
ممکنات بقدر قابلیت استعدادهای هر یک در دنیا اگر گویند که بایست که
اول جمیع افراد بشر که تا آنرا عرض عالم موجود شوند بیاورند و هر داد و دنیا تا
قیامت ندهند و جواب گوئیم که همان مفسد است که میماند و معالایش
بیکدیگر و **اَيْضًا** اگر **تَوَالِدُ** و نسل نبود و اگر فتن خویشان بیکدیگر
و اعانت کردن ایشان بیکدیگر و از دنیا دید بر طرف میباشند و لذت نیست
زندان و سر و ایشان میبود و رعایت حقوق پدر و مادر و اقارب و
نوابی که بر اینها است میباشند و مقتود میباشند پس آنچه گفتیم دلیل است بر

واما ما ينصب اليه
 والشيخ لما استطاع ان
 يحمل على هذه الثمار البقية
 ولتقصفت مثل اوراقها
 وانما هذا على الغاية فانظر
 كيف صار بمنتهى الفاضل
 الايض ليلى على ما
 في هذا الكتاب من فروع

وَتَشَوُّفُ يَتَمَوَّلُو كَانَتْ
الْمُتَشَفِّفَاتُ الْفَقِيرَاتُ
مِنْ خِمَارَةِ الضَّعِيفِ وَفَدَتْ
لَتَرْضَعَنَّهَا وَأَنْفَاسُهَا
وَقَدْ كَسَفَتْهَا الْجَمُّ وَالْأَمْسُ
دَسُو الْبَيْتَ كَانَتْ
الْأَضْفُ وَخَارَ مَسْنُونُ

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويختبره
في الخلق فانما صلافة
انما تشبه الى التلويح
عن غير ذلك من مضاد
الذكر من الخلق

انما انما رخصه ما كان من الات بغيره تقدير کرده است
موانع هي كسفاهت راي محض خطا است و شاید کسی طعن کند بر
تدبیر این جهت بگوید که چگونه نظام این عالم بتدبیر باشد و حال
آنکه می بینیم در این دنیا مملکت ظلم و فساد است قوی بر ضعیف است
میکنند و ممالش را بر غضب میکنند و غنای اموال اقویا میگردند و ضعیفان
فقر و مبتلا باشند و فاسقان بعافیت و رغبت بینند و انسد و کسیکه
مرتکب فواحش و معاصی شود بر وی عقوبت با و نمیرسد و اگر در عالم
مدبر میبود باید تنبیهای روزی و رزق را بداند و بدان محروم گردند و
اقویا بتوانند که بر رزق دشمنان خود و مستم کنند باقیست که هر که مرتکب معصیه
شود بر وی عقوبت از این باب بداند و منجر گردد و موجب تنبیه دیگران گردد
جوابش آنست که اگر چنین میبود ضعیفی که انسان را بر ممال و اوقات
است که کارها را از وی اراده و انبیا را بر بعضی تحصیل رضای که در عفا
بخل او زند اعتقاد بمشروبات اخروی داشتند باشند و بدان جهنم ایشان
بطاعات و ترک منهیات نمایند بر طاعت همیشه و مردم مانند ایشان
میبودند که ایشان را ساعت بساعت بتجویف عصا و ناز و نیاز و تطبیع
عنف و دانه کار فرماید و هیچکس از وی یقین بشواید و عقاب اخروی
کار نمیکرد و باین سبب ایشان از خدا انسانیت بیرون میفرستند و بمنزله

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويختبره
في الخلق فانما صلافة
انما تشبه الى التلويح
عن غير ذلك من مضاد
الذكر من الخلق

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويختبره
في الخلق فانما صلافة
انما تشبه الى التلويح
عن غير ذلك من مضاد
الذكر من الخلق

من اهل البيت الذي لا يمتنع في
الكل ما يفتنه ويختبره
في الخلق فانما صلافة
انما تشبه الى التلويح
عن غير ذلك من مضاد
الذكر من الخلق

هو كان مستحقاً كما كان في الدنيا
 وحيث ان يستحق لك ثم لا يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا وما استحق في الدنيا
 من جنة الجنة على الله تعالى
 يعني هذا ان الله تعالى
 انما يستحق في الدنيا

بهایم وچهارپایان میشدند و مدار عمل ایشان بر نفع و ضرر عاجل
 میشد و از ثواب اجل غافل میکردیدند و ایضا صاحبان عمل ایشان
 نیز کردند مگر برای فرای و روز و سود دنیا و کسی ترك ظلم و فواحش و
 محاصی نمیکرد مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل شود تا
 جمیع اعمال عبادی را حاضر و جاری میشد و بقیه این آخرت مطلقاً
 مشوب بنور و مستحق ثواب عقی و بقیه دایم روز جزا نمیشدند تا آنکه
 این اموری که بقیه کثرت ذکر و از فقر و غنا و غایت و بلا چنان
 نسبت که همیشه در خلاف قیاس امجاری باشد بلکه گاهی بر وفق کار
 او جاری میشد و چنانچه میدیدیم بسیاری از صاحبان مال فراوان را
 به فساد و فحشاء و کثرت میبختند برای آنکه مردم را نکتند که کفایت
 در غنای او برادر پیوسته و در حمت این باعث شود که مردم اختیار
 شوق بر صلاح کنند و بسیاری از فساد چون فسق ایشان بنمایند
 و بر دایشان بر مردم و بر خود بسیار شد و دنیا با ایشان عقوبت
 عظمی نازل میشد و چنانچه عزیز بخار فرعون و احطایش و بفرق هلاک
 کرد و بخت نصر و هلاک کرد و بابیس و اکشت و اگر عقوبت بعضی از امثال
 و مشورت جمعی از اخبار را برای مصالح بسیار ناخیر کند و افراد و خوب
 بطلان فلک و عزیز بخار نیستند زیرا که بعضی از پادشاهان زمین کاهست

انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا

انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا

انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا
 انما يستحق في الدنيا

منه اختلافاتی در وقت و در این است که بعضی از حکما
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب

واقعه شده بود و از بعضی احوال معلوم است که لای بر افعال و احوال ملای
طالوع میتوان کرد و اگر دانی را در مرتبه بایستد مرتبه دیگر ببرد و اگر
باید در دستان مشاهده نمایند حکم میکنند که خداوند است باید دانست
شک نمیکند و دان چنانچه جاهلان اینقدر شواهد حکمت و صواب
در چیز مشاهده میکنند که عقل از احصای حقیقت آن عاجز و قصور
مستقیم است و بکمال و بکمال وجود مدبر چنین نمیکند اگر بفرض
حال نصفه باشد و عالم موجود است و حکمت در آنها باقی باشد هر
عاطل نباید حکم با احوال و عدم مدبر و احوال کند زیرا که وجوه حکمت
ثواب که در نصفه یک ظاهر است کافی است برای حکم بحسین تدبیر و علم
بوجود صانع تدبیر پس چگونه این توهم تواند بود با آنکه هر چه را تقویت
نماید و بعقل صحیح در آن نظر کنی مزیات استقامت و کمال یابی هر چه
که برای عالم تقدیر کنی چون آن و جمیع که هست بکنی ازان نیکوتر است بدان
ای فضل که نام این عالم بر زبان یونانی که جادوی گشتند زبانشان قوه
و تفسیرش در اذهانشان زبیه است و فلاسفه و مدعیان حکمت عالم
چنین نام کرده اند برای حسن تقدیر و ثواب نظامی که در آن مشاهده
کرده اند پس واضحی شد که بدانکه تقدیر و نظام نام کنند تا آنکه احوال
فایده در خارج دهند که با انفسان و احکامی که دارد در غایت حسن و بهر او

و اینست که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب

و اینست که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب

و اینست که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب
از او نقل میکنند که در این کتاب و این کتاب و این کتاب

بالحول من فضل فضل الله
من الحمد والثناء والثناء
الشعير والفضل والفضل
الامم والنور والفضل
العلم والفضل والفضل
والاكرام والفضل والفضل
ومضى العوالم والفضل
وصاحب العوالم والفضل
الفضل والفضل والفضل

دینه است تعجب کن ای مفضل از گرویی که حکم نمیکند بر حنا عجب
بخطا با آنکه می بیند که طیبیان خطای بسیار میکنند و غایم باها با آنکه
هیچ چیز از انرا ممل نمی یابند بلکه تعجب کن از اخلاق گرویی که دعوی
حکمت میکنند و چون محتوای دایره ای از امور عالم برایشان مخفی ماند
زبان می کشانند مذمت خالق حکیم و عجب ستاز که آنی خود را که دعوی
اسرار میکند و چون بعضی از شواهد حکمت در خلقت اشیا را و مخفی ماند
نسبت داده است خلق را بخلق و خالق را بجهل تبارک الله اشکای الیه و
سبحان الله العلی العظیم و از همه عجب تر ملاحظه معطله اند که می توانند
بحس ادراک چیز را که بنقل در نمی آید و چون حقیقت عالمی را بخواه ظاهر
ادراک نکنیم از او بود خود شن نکنیم و چون گویند بایشان که خدا بخلق
مدد نمیشود می گویند که چون می توانند بود که چیزی بعقل مدد
نکرد جواب گوئیم که او بالا از مرتبه خود ادراک نمی تواند کرد و بدان
شرایط رویت نمیتوان دیدیم چنین بالا از مرتبه خود ادراک نمیتواند
کرد بدستی که اگر سبکی به بدنی که در هوا بلند شد میدانی که اثر شخصی انداخته
است این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم میکند که سنگ بخود
خود بالا نبرد و نمی بیند که بصره را اینجا عاجز است و عقل حکم میکند و هم
چنین عقل نبرد و معرفت خالق حدی دارد که از ان نمیتوان گذشت و

بالحول من فضل فضل الله
من الحمد والثناء والثناء
الشعير والفضل والفضل
الامم والنور والفضل
العلم والفضل والفضل
والاكرام والفضل والفضل
ومضى العوالم والفضل
وصاحب العوالم والفضل
الفضل والفضل والفضل

الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل
الفضل والفضل والفضل

بالحول من فضل فضل الله
من الحمد والثناء والثناء
الشعير والفضل والفضل
الامم والنور والفضل
العلم والفضل والفضل
والاكرام والفضل والفضل
ومضى العوالم والفضل
وصاحب العوالم والفضل
الفضل والفضل والفضل

و در یواریها پنهان میشوند از رعیت خود بد که عنایت داشت که
ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک
او تواند کرد چنانچه نفس فاضله که یکی از مخلوقات است ادراک
آن بفکر و نظر نیست اگر گویند که پیرا لطیف و متعالی است
از ادراک او تمام گوئیم که چیزی که متعلق هر چیزی باشد باید که در
صفات مباین هر باشد و بلند تر از هر چیز باشد اگر گویند که سببه
معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوالی
که اشیا کنند و طلب معرفت آن نمایند چهار وجه میتواند بود
اول آنکه بدانند موجود است یا نه و دوم آنکه بدانند حقیقت ذات
سیم آنکه بشناسند چگونه صفات او را چه آثارم آنکه بدانند
علت و غایت وجودش را و چه چنان از این وجوه را در خاطر نتوان
داشت بغير آنکه وجود است و اما که ذات یا که صفات پس دانستن
انها از محال است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خدا
جل شانز علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت در پیچید
نیست که معلول علت باشد و علم ادبی بآنکه خدا موجود است
مستلزم آن نیست که حقیقت و چگونه آنرا بداند بلکه در قطع
وجود تصور بوجهی از وجوه کافیست و هم چنین امور و حقایق طیفه

و در یواریها پنهان میشوند از رعیت خود بد که عنایت داشت که
ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک
او تواند کرد چنانچه نفس فاضله که یکی از مخلوقات است ادراک
آن بفکر و نظر نیست اگر گویند که پیرا لطیف و متعالی است
از ادراک او تمام گوئیم که چیزی که متعلق هر چیزی باشد باید که در
صفات مباین هر باشد و بلند تر از هر چیز باشد اگر گویند که سببه
معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوالی
که اشیا کنند و طلب معرفت آن نمایند چهار وجه میتواند بود
اول آنکه بدانند موجود است یا نه و دوم آنکه بدانند حقیقت ذات
سیم آنکه بشناسند چگونه صفات او را چه آثارم آنکه بدانند
علت و غایت وجودش را و چه چنان از این وجوه را در خاطر نتوان
داشت بغير آنکه وجود است و اما که ذات یا که صفات پس دانستن
انها از محال است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خدا
جل شانز علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت در پیچید
نیست که معلول علت باشد و علم ادبی بآنکه خدا موجود است
مستلزم آن نیست که حقیقت و چگونه آنرا بداند بلکه در قطع
وجود تصور بوجهی از وجوه کافیست و هم چنین امور و حقایق طیفه

و در یواریها پنهان میشوند از رعیت خود بد که عنایت داشت که
ذات مقدس از آن لطیف تر و رفیع تر است که عقل ادراک
او تواند کرد چنانچه نفس فاضله که یکی از مخلوقات است ادراک
آن بفکر و نظر نیست اگر گویند که پیرا لطیف و متعالی است
از ادراک او تمام گوئیم که چیزی که متعلق هر چیزی باشد باید که در
صفات مباین هر باشد و بلند تر از هر چیز باشد اگر گویند که سببه
معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او جواب گوئیم که سوالی
که اشیا کنند و طلب معرفت آن نمایند چهار وجه میتواند بود
اول آنکه بدانند موجود است یا نه و دوم آنکه بدانند حقیقت ذات
سیم آنکه بشناسند چگونه صفات او را چه آثارم آنکه بدانند
علت و غایت وجودش را و چه چنان از این وجوه را در خاطر نتوان
داشت بغير آنکه وجود است و اما که ذات یا که صفات پس دانستن
انها از محال است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خدا
جل شانز علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت در پیچید
نیست که معلول علت باشد و علم ادبی بآنکه خدا موجود است
مستلزم آن نیست که حقیقت و چگونه آنرا بداند بلکه در قطع
وجود تصور بوجهی از وجوه کافیست و هم چنین امور و حقایق طیفه

من تكلّموا هذه الدنيا من الأجر والفلان
في هذا ربحاً صائباً في
فوقه ان الله تعالى
بشرى عبد الله والمؤمنين
في مواضع يكون فيها
الزهد والافتقار إلى
الحياة الدنيوية

نشد اینم که موجود اند و حقیقتشانرا نمیدانیم اگر گوئید که از قسوه
علم با و چنان و ضعف نمیکند و را که گویا هیچ وجه معلوم نیست
جواب گوئیم که از جهت معرفت که چیز است و احاطه بکنه ذات و صفات
او بیشتر نیست تا از جهت دیگر نما از هر چیز نزد یکن است و اما درش
در ما از هر چیز واضح تر است و بدلائل و براین وجودش از
هم چیز هویدا تر است پس او بیک جهت چنان واضح است که
بر هیچ کس مخفی نیست و بیک جهت چنان غامض است که احدی را
بساطت معرفتش راه نیست و عقل نیز چنین است بشواهد ظاهر
است و بذات مستور است و اما احباب طبایع میگویند که
طبیعت کار را بیفایده نمیکند و سعی نمیکند که هر چیز را بمنتهای
کمالش برسانند جواب ایشان است که طبیعت را که چنین حکمت
عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و کمال ایشان داده که تجاوز
از حد قابلیت هیچ چیز نکند و حقول بعد از تفکر بسیار و جواب
بیشمار و باین میتوانند رسید که طبیعت را صاحب چنین شعور
و ادراکی که و رای حقول کافه خلق است قرار میدهند پس اگر
کردند با پندار کار کردند و بصنایع حکیم فاعل شدند و لیکن
در نامش خطا کردند و اگر طبیعت را با اراده و شعور میدانستند

و لا یستغنی عن الله و لا عن خلقه
 و لا یستغنی عن نفسه و لا عن غیره
 و لا یستغنی عن احد من الملائکة
 و لا یستغنی عن احد من الرسل
 و لا یستغنی عن احد من العباد
 و لا یستغنی عن احد من الخلق
 و لا یستغنی عن احد من المخلوقات
 و لا یستغنی عن احد من الوجودات
 و لا یستغنی عن احد من الالهات
 و لا یستغنی عن احد من السموات
 و لا یستغنی عن احد من الارض
 و لا یستغنی عن احد من الجبال
 و لا یستغنی عن احد من النهرات
 و لا یستغنی عن احد من البحار
 و لا یستغنی عن احد من الغابات
 و لا یستغنی عن احد من الحیوانات
 و لا یستغنی عن احد من النباتات
 و لا یستغنی عن احد من المعادن
 و لا یستغنی عن احد من الخواص
 و لا یستغنی عن احد من الصفات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات

مبارکی و تقویت و نایند مولای خود از گمانی که نوشته بودم
 بخ نیاز شدم و همه نزد من چنان حاضر است که گویا از کف خود
 بیخوانم و مولای خود را حمد و شکر میکنم چنانچه سزاوار داشت
 گفت ای مفضل فارغ گردان دل خود را و جمع کن بسوی خود ذهن و
 عقل و الحیضان خود را و بروی الفاخواهم کرد بسوی تو از علم ملوک
 اسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده است در انهار و دریاها و انهار
 انبجایب خلوقات و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و
 مراتبان تا سدره المنتهی و سایر خلق از جنیان و آدمیان از
 زمین هفتم و آنچه در زیر ثری است تا آنچه اکنون فرا گرفته جزوی
 از اجرای آن باشد هر وقتی که خواهی برو و بیا و با مصالحی در خط
 و جمایت خدای و تو را نزد ما مکان بلند هست و دلمای
 تو را می طلبند مانند نشنه که آب طلبد و آنچه تو را وحده دارم
 از من سؤال مکن تا خود بگویم بتو ای مفضل مفضل گفت که پس
 برگشتم از نزد مولای خود با لغتی و کرامتی که هیچکس را چنین
 عالی بر نگشته بود با اینجا مشتمی شد در ساله بدست و آن خیر
 خدا باقر محمد بن عیسی علیه السلام عن شیخنا فی شهر ربیع الثانی و تبصر
 بعد الالف و وقع الفرع من فیه فی اول الاثنین الثامن و العشر
 الاربعمائین

و لا یستغنی عن الله و لا عن خلقه
 و لا یستغنی عن نفسه و لا عن غیره
 و لا یستغنی عن احد من الملائکة
 و لا یستغنی عن احد من الرسل
 و لا یستغنی عن احد من العباد
 و لا یستغنی عن احد من الخلق
 و لا یستغنی عن احد من المخلوقات
 و لا یستغنی عن احد من الوجودات
 و لا یستغنی عن احد من الالهات
 و لا یستغنی عن احد من السموات
 و لا یستغنی عن احد من الارض
 و لا یستغنی عن احد من الجبال
 و لا یستغنی عن احد من النهرات
 و لا یستغنی عن احد من البحار
 و لا یستغنی عن احد من الغابات
 و لا یستغنی عن احد من الحیوانات
 و لا یستغنی عن احد من النباتات
 و لا یستغنی عن احد من المعادن
 و لا یستغنی عن احد من الخواص
 و لا یستغنی عن احد من الصفات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات

و لا یستغنی عن الله و لا عن خلقه
 و لا یستغنی عن نفسه و لا عن غیره
 و لا یستغنی عن احد من الملائکة
 و لا یستغنی عن احد من الرسل
 و لا یستغنی عن احد من العباد
 و لا یستغنی عن احد من الخلق
 و لا یستغنی عن احد من المخلوقات
 و لا یستغنی عن احد من الوجودات
 و لا یستغنی عن احد من الالهات
 و لا یستغنی عن احد من السموات
 و لا یستغنی عن احد من الارض
 و لا یستغنی عن احد من الجبال
 و لا یستغنی عن احد من النهرات
 و لا یستغنی عن احد من البحار
 و لا یستغنی عن احد من الغابات
 و لا یستغنی عن احد من الحیوانات
 و لا یستغنی عن احد من النباتات
 و لا یستغنی عن احد من المعادن
 و لا یستغنی عن احد من الخواص
 و لا یستغنی عن احد من الصفات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات
 و لا یستغنی عن احد من القدرات

انهم قد تم من الدنيا والآخره
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده

فقير مبتلى والفاستق معافي موسع عليه ومن ركب فاختار اولئك
 فعزها لم يحتاجل بالعقوبة فلو كان في العالم نذير لجرمت الامور على
 القياس الفائم فكان الصالح هو المرفوق والطالح هو المخرؤم وكما
 القوي يمنع من ظلم الضعيف فلهذا تمليك الحارم يحتاجل بالعقوبة ففقا
 في جواب ذلك ان هذا لو كان هكذا لذهب موضع الاحسان الذي فضل
 به الانسان على غيره من الخلق وحمل النفس على البر والعمل الصالح
 احتسابا بالمشواب وثقة بما وعد الله منه ولصار الناس بمنزلة الدواب
 التي يتاق بالعصا والعلف ويلعب لها بكل واحد منها ساعة مشاة
 ساعة فتستقيم على ذلك لم يكن احد يعمل على اليقين بثواب و
 عقاب حتى كان هذا يخرجهم عن حد الاستيئة الى حد البهايم ثم لا
 يعرف ما غاب ولا يعمل الا على الحاضر وكان يحدث من هذا ايضا ان
 يكون الصالح انما يعمل الصالحات للترق والسعة في هذه الدنيا و
 يكون الممنوع من الظلم والفواحش انما يعف عن ذلك لثقة بعقوبة
 تزل به من ساعته حتى يكون افعال الناس كلها تجري على الحاضر لا يشو
 شي من اليقين بما عند الله ولا يستحقون ثواب الآخرة والنجيم الدائم
 فهامع ان هذه الامور التي ذكره الطاعن من الغنى والفقر والحافنة و
 البلاء ليست بخاتمة على خلاف قياسه بل تدبر على ذلك كيانا والامر

بقيت حاشية
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده

بجمل من يدينهم
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده

بجمل من يدينهم
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده
 فليس لهم نصيب من الدنيا والآخره
 بل هي لله وحده

العلماء الذين هم في الدنيا لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا
والعلماء الذين هم في الآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة

اختلاف في العلم ما لا محالة وان كان لا يدرك كنه ذلك الشئ بدو ومخاطبة فان
كثير من تدبير الملوك لا يفهم من العامة ولا تعرف اسباب الامور الا بتعرف دخول
امر الملوك واسرارهم فانما عرف سببه وحده فانما على الصواب والشهادة
لغيره ولو شككت بعض الامور والاطاعة فتبين ان من حيث ان اوقات
الله حاد اربار والى يمكن ستت قضى عليه بذلك وتبقى الشك فيه عن نفسه
فما بال هؤلاء الجهلة لا يقضون على العالم بالخالق والتدبير مع هذه
الشواهد الكثيرة واكثرها ما لا يحصى كثرة ولو كان نصف العالم ما يمينه
مشكلا صوابا ما كان من حزم الرأي سمعنا الاربابان يقضى على العالم
بالافعال لانه كان في النصف الاخر وما يظهر فيه من الصواب والافعال
ما يبرح الوهم عن الشرع اني هذه القضية فكيف وكما يمينه فتنس على
الصواب حتى لا يخطئ بالاشي وجد ما علة الخلقه اصح وصوب منه
اعلم يا من فضل ان اسم هذا العالم بالاسم اليونانية الجارية المعروفة
عندهم تسمى من تفسيره الزينة وكذلك سمى الفلاسفة من ادراك
الحكمة ان كانوا يسمونه بهذا الاسم لارادوا فيه من التشديد والظلم فلم يزدوا
ان ليموه تشديرا وفعلا ما حق سموه زينة لغيره والله مع ما هو عليه من
الصواب والاثقان على غاية الحسن والبهاء اعجب يا مفضل من قوم
لا يقفون على غشاعة الخطاء وهم يرون الطبيب يخطئ يقضون

العلماء الذين هم في الدنيا لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا
والعلماء الذين هم في الآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة

العلماء الذين هم في الدنيا لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا
والعلماء الذين هم في الآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة

العلماء الذين هم في الدنيا لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا
والعلماء الذين هم في الآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة
والعلماء الذين هم في الدنيا والآخرة لا يدرسون العلم الا لطلب الدنيا والآخرة

فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

كما اظفنا لتفسير في خلق من خلقه وارتفعت عن ادراكها بالتفسير فان
فانوا لم اصف وتعالى عن ذلك خلقا كبيرا كان ذلك خطأ من القول
لانه لا يلتق بالذي هو الخلق كل شيء الا ان يكون مبينا لكل شيء متعالي
كل شيء سبحانه وتعالى فان قالوا كيف يعقل ان يكون مبينا لكل شيء
عن كل شيء سبحانه وتعالى قبل لهم الخلق الحق الذي يطلب معرفته من
الاشياء هو اربعة اوجه ولما ان ينظر موجود هو ام ليس موجود
الثاني ان يعرف ما هو في ذاته وجوهره والثالث ان يعرف كيف هو
صنعه والرابع ان يعلم لما لا يراه علة فليس من هذه الوجوه شيء يمكن
المخلوق ان يعرف الخالق بحق معرفته غير انه موجود فقط فانا قلنا وكيف
وما هو فيمنع علم كنهه وكمال المعرفة واما لماذا هو فاقط في صنعه الخالق
لانه جلت شأوه علة كل شيء وليس شيء بعلة ثم ليس علم الانسان بانه موجود
موجب ان يعلم ما هو وكيف هو كما ان علمه بوجود النفس لا يوجب ان يعلم
ما هي وكيف هي فكذلك الامور الروحانية اللطيفة فان قالوا فانه لا يقدر
من تصور العلم عنه وصفا حتى كانه غير معلوم قبل له هو كك من جهة ذات
العقل معرفة كنهه والاحاطة به وهو من جهة اخرى قريب من كل قريب
استدل عليه بالدلائل الشافية فهو من جهة كالاوضح لا يخفى على احد
كذلك العقل اجماعا بالاشواهد ومستور بذاته فاما اصحاب الطبائع

فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

من القدر ما لا تعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون
فقالوا ان الله تعالى قد خلق من خلقه ما لا يعلمون

فقد علمنا انما خلقنا من غير ان يكون له من قبل ان يخلق
من غير ان يكون له من قبل ان يخلق من غير ان يكون له من قبل ان يخلق
من غير ان يكون له من قبل ان يخلق من غير ان يكون له من قبل ان يخلق
من غير ان يكون له من قبل ان يخلق من غير ان يكون له من قبل ان يخلق

الطبيعة فمنها عن سبيلها وليس بمنزلة الامور الطبيعية الجارية على
شكل واحد جرياد انما متشابهات وانت يا مفضل ترى اصناف الحيوان يجرى
اكثر ذلك على مثال ومنها ج واحد كالانسان يتولد له يدان ورجلان
وخمس اصابع كما عليه الجمهور من الناس فاما ما بولد على خلاف ذلك فانه
لعلة يكون في الرحم او في المادة التي ينشأ منها الجنين كما يمرض الصبي
حتى يتعهد الصانع الصواب في صنعه فيعوق دون ذلك عائق في الاداء
وفي الالة التي يعمل فيها الشيء وقد يحدث مثل ذلك في اولاد الحيوان للآلة
التي تصنعها في تولد زائدا او ناقصا او مشوها ويسلم اكثرها فيأتي
لاحالة فيه فكما ان الذي يحدث في بعض اعمال اعراض لعلة فيه لا يوجب
علمها جميعا الاحمال وعدم الصانع كذلك ما يحدث على بعض الانحال
طبيعة لعائق يدخل عليها لا يوجب ان يكون جميعها بالعرض والاتفاق
فقول من قال في الاشياء ان كونها بالعرض والاتفاق من قبل ان ينشأ
منها ياتي على خلاف الطبيعة يعرض له خطأ ونخل فان قالوا لم صا
مثل هذا يحدث في الاشياء فيتلهم ليعلم انه ليس كون الاشياء باضطراب
من الطبيعة ولا يمكن ان يكون سواء كما قال فاملون بل هو تقدير وعقد من
خالق حكيم ان جعل الطبيعة تجري اكثر ذلك على تجري ومنها ج معروف و
نزول احيا فاعن ذلك لاعراض تعرض لها فليست كذلك على انها مصرفة فليست

من كل شئ تبين ذلك
اعني فليست بمعقول
يؤمل اي اقوى على ذلك
يا مفضل ان شاء الله تعالى
فوضع يده على صدره فقال
ان حفظت شيئا لله ولا

فليس ان شاء الله تعالى
مغشيا عليه فلا افقتك
كيف ترى نفسك يا مفضل
فقلت قد استغنيت عنك
يؤمل اي وياييده عن الحكم بلك

فقال يا مفضل اني قد
الشيء كما هو امله
فقال يا مفضل اني قد
الشيء كما هو امله
فقال يا مفضل اني قد
الشيء كما هو امله
فقال يا مفضل اني قد
الشيء كما هو امله

[illegible]

پنجیہ سنیت
ایک ایک بو یک
از غم
پنجیہ اور دستبند
روشنکار اور ابا خود
سید المتکا

[illegible][illegible]

[illegible]

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

شدن حضرت قائم آل محمد افضل گفت که ای سید پس مژدهای دیگر
بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسو مدینه جدّم رسول خدا و چون دم
مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان
و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون
باز قبر جدّم را بخواهد و رسد گوید که ای گروه خلاق این قبر جدّم رسول
خدا است گویند بلی امّ مژدهای آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن
کردند گویند پدر و همسر او ابو بکر و عمر حضرت صاحب رخصت و خلو
افزوی مصلح پرسد که کیست ابو بکر و کیست عمر و چه سبب ایشانرا
در اینجا مدفون شده پرس مردم گویند امّ مژدهای آل محمد خبر از ایشان کسی در اینجا
مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول
خدا بوده اند و پدر و زن آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر
بیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت همیشه باشیم باز فرماید که آیا
کسی شک دارد و اینکه ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز
ام فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را بآب
نازه بیرون آورند بجهان صورت که داشته اند پس بفرماید که گفتی ما را از
ایشان بکشایند و ایشانرا بخلو کشند بر دخت خشتی پس برای امتحان خلو

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و بنصف فروزاید با چهل و شش هزار چن و سیصد و پینزده تن از فقبا منفعل
پرسیده که زودا که بغداد باشد دانوشه چگونه خواهد بود و زودا که محل انفس
و غصب الی خواهد بود ای و کسی که در اینجا ساکن باشد از جمله های زود و
سرنج و عمل های مغرب که از نزدیک و دور متوجه آن میکرد و الله که بر آن
شهر نازل شود احسان عذاب نماید که بر اثر طایفه گذشته نازل شده است غذا
چند بر آن نازل شود که چشم لها ندیده باشد و گوشت ها نشینده باشد و طوقا
که بر اهلسن نازل خواهد شد و آن شهر پیش خواهد بود و الله که مکتوبی خیا
ایمان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و تصرف ایشان
بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پس از آنش ولدان بهشتند و مکان
کنده خدا و زوی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود
در آن شهر از اقرب خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی باحق شراب خورد و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خواندن باحق و بیعتن انقدر که در تمام دنیا انقدر
نباشد پس خدا شراب کند از این فتنه ها و لشکرها بر تیر که اگر کسی که زود
نشان دهد که اینها زمین است و شهر است پس خروج کند جوان خوش روی و حسنی
بجانب دیلم و قرظین و با و از بیضه نند کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر
بیچاره که از شما یای می طلبد پس اجابت نماید و از اینجای خدای طالق
چیز کنی که نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پاره های آهن درختا

و بنصف فروزاید با چهل و شش هزار چن و سیصد و پینزده تن از فقبا منفعل
پرسیده که زودا که بغداد باشد دانوشه چگونه خواهد بود و زودا که محل انفس
و غصب الی خواهد بود ای و کسی که در اینجا ساکن باشد از جمله های زود و
سرنج و عمل های مغرب که از نزدیک و دور متوجه آن میکرد و الله که بر آن
شهر نازل شود احسان عذاب نماید که بر اثر طایفه گذشته نازل شده است غذا
چند بر آن نازل شود که چشم لها ندیده باشد و گوشت ها نشینده باشد و طوقا
که بر اهلسن نازل خواهد شد و آن شهر پیش خواهد بود و الله که مکتوبی خیا
ایمان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و تصرف ایشان
بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پس از آنش ولدان بهشتند و مکان
کنده خدا و زوی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود
در آن شهر از اقرب خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی باحق شراب خورد و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خواندن باحق و بیعتن انقدر که در تمام دنیا انقدر
نباشد پس خدا شراب کند از این فتنه ها و لشکرها بر تیر که اگر کسی که زود
نشان دهد که اینها زمین است و شهر است پس خروج کند جوان خوش روی و حسنی
بجانب دیلم و قرظین و با و از بیضه نند کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر
بیچاره که از شما یای می طلبد پس اجابت نماید و از اینجای خدای طالق
چیز کنی که نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پاره های آهن درختا

و بنصف فروزاید با چهل و شش هزار چن و سیصد و پینزده تن از فقبا منفعل
پرسیده که زودا که بغداد باشد دانوشه چگونه خواهد بود و زودا که محل انفس
و غصب الی خواهد بود ای و کسی که در اینجا ساکن باشد از جمله های زود و
سرنج و عمل های مغرب که از نزدیک و دور متوجه آن میکرد و الله که بر آن
شهر نازل شود احسان عذاب نماید که بر اثر طایفه گذشته نازل شده است غذا
چند بر آن نازل شود که چشم لها ندیده باشد و گوشت ها نشینده باشد و طوقا
که بر اهلسن نازل خواهد شد و آن شهر پیش خواهد بود و الله که مکتوبی خیا
ایمان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و تصرف ایشان
بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پس از آنش ولدان بهشتند و مکان
کنده خدا و زوی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود
در آن شهر از اقرب خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی باحق شراب خورد و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خواندن باحق و بیعتن انقدر که در تمام دنیا انقدر
نباشد پس خدا شراب کند از این فتنه ها و لشکرها بر تیر که اگر کسی که زود
نشان دهد که اینها زمین است و شهر است پس خروج کند جوان خوش روی و حسنی
بجانب دیلم و قرظین و با و از بیضه نند کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر
بیچاره که از شما یای می طلبد پس اجابت نماید و از اینجای خدای طالق
چیز کنی که نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پاره های آهن درختا

[illegible]

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و هم چنین بر میگردد اندیک یک از امامان صاحب الامر و هر که یاری
ایشان کرده ناخوشحال شوند و هر که از ایشان کرده نا انکه پیش از آخرت
بجدا می خواند و نیابت را کرده و در وقت طاهر میشود و او را این آیه
که میگوید که ترجمه اش گذشت که و نیز بدان که علی الدین است خطه معنوی او
نا اخر امر مفضل پر سید که مراد از معنوی و همان در این ایچیت خست
فرمود مراد ابو بکر است مفضل پر سید که حضرت رسول خدا و امیر
المومنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ایچا را است که
ایشان جمیع زمین را برگرداند و پشت کوه فاف و ایچا در خطا است و
جمیع دریاها نا انکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طوف نمایند
و دین خدا را در انجا بر پا دارند پس فرمود که کوشا میباید که مفضل از روز
که ما کرده امامان نزد خود رسول خدا ایستاده باشیم و بان حضرت
شکایت کنیم ایچا بر ما واقع شد از این امت جفا کار بکند از وفای حضرت
و ایچا بر ما رسانیدند از تکذیب و رد کفهای ما و دشنام دادن و لعن کردن
ما و ترسانیدن ما و ابگشتن و بد کردن خلفای جور ما را از حرم خدا
و رسول بترهای ملک خود و شهید کردن بزرگواران و سرگردانیدن
ما پس رسالت پناه ما گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل شد
است بشما مگر ایچا بخدا پیش از شما واقع شد پس ایستاد کند حضرت امام

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

و در این کتاب
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

چون که گفتند که اینها را از خود از تو
چون که گفتند که اینها را از خود از تو
چون که گفتند که اینها را از خود از تو
چون که گفتند که اینها را از خود از تو

امیر المؤمنین دوید و مرا بکینه خود چسبایند و گفتند که اینها را از خود از تو
خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم تو را که مقصد از
سرنوشتی و سربانان بلند نکی والله که اگر یکی یک جندیده برافز
و یک پرده در هوا زنده نکند از دیر گشتم و از آن در و از او شهید شد
پس حضرت امیر المؤمنین ع شکایت که چندین شب با حسنین بنی
مهاجر و انصار دهم از آنها تیکه مکر و توبیعت خلافت مرا از ایشان گرفته
بودی و از ایشان طلب نایری کردم و همه و عده یاری کردند و چون جمع شد
هیچک بنصرت من نیامدند و بسی خفتها از ایشان کشیدم و قصه
من مثل قصه هرون بود و میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزندان ما در
بد و سستی که قوم را ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس خبر
کردم از برای خدا و از برای چند کشتید که هیچ و حق پیغمبرها زامت ان پیغمبر
مثل ان نکشیدند تا آنکه مرا شهید کردند و ضربت عبد الرحمن بن ملجم پسر
حضرت امیر الحسن ع بر خیزد و گوید که ایچ چون خبر شهادت پدرم بمرد
علیه السلام رسید زیاد و لائله را با صاحب فرزند کوفه فرستاد
که من و برادر من حسین و سایر برادران و اهالی را بکشد تا بیعت کنیم با
معوویه و هر که قبول نکند در نشره ای معویه بفرستد پس بسجده رفتم
و خطبه خواندم و بیعت کردم مردم را و ایشان را بیک معویه خواندم

تا یکم که مر و در نشان از آنها
فهم که در نشان از آنها
فهم که در نشان از آنها
فهم که در نشان از آنها

ما نامه و ما اینچون در کوفه
ما نامه و ما اینچون در کوفه
ما نامه و ما اینچون در کوفه
ما نامه و ما اینچون در کوفه

امام حسین و حمزه سید الشهدا باشد و از جانب پیا و جعفر طیار و حضرت
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمومنین بود داشته و میاورند
فریاد گمان و حضرت فاطمه زهرا را فوت فرماید که ایست ترحم طاهر فطرت
از آن که بشما و عذر میدارند و مرا و زار است و میاید هر نفسی آنچه کرده است حاضر
گمراشته شد و آنچه کرده است از کار بد روزی کند که کاش میان او و آن گام
زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریست و فرمود
که روش میباید دیر که نزد ذکر این قصه گریان نکرد و مضطرب گریست و گفت
ای مولای من چه ثواب داد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غرضشانی اگر شیعه
باشد مضطرب پسندید یک چیز خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه بر خیزد و بگوید
خداوند را فاکن بوعده که نامن کرده در بابانی ها که بر من ظلم کردند و حق را غصب کردند
و مرا از دین و بیعت او زدند بستم های کبر جمیع فرزندان من کردند پس بگریزد
او ملائکه آسمانی های هفت گانه و طاعتان حشر الحی و مرده در دنیا است و هر که در دنیا
الشرع است شکی بر او نشود پس نه انداختی از گشتن در آن ماه ستمکاران بر ما
و اینها که را ضعیف بودند بستم های ناممکن اند هزار مرتبه که از روزگشتن شود مضطرب
گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند
که شما و دوستان شما و دشمنان شما را از روزگشتن خواهند شد و گویند که
استینده اند سخن جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

استینده اند سخن جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

استینده اند سخن جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

استینده اند سخن جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را

انخفضت كبريتي في النار
فلا تظن انك انا الله و
ما نزل من السماء
يا ايها الناس اعرفوا
ان الله قد بعث اليكم
محمد بن عبد الله

ختم شد ابو الی یازنی در خصوص حضرت فاطمه علیها السلام

[illegible]

من غير ان يفتقر
 الى غير ذلك من
 الاشياء التي
 هي في الحقيقة
 من غير ان يفتقر
 الى غير ذلك من
 الاشياء التي
 هي في الحقيقة

کن و مراد میان پیغمبران بسبب کما شیعیان و سوا ممکن پس حقیقتا الحاکمان
 جمیع شیعیان را بر حضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت از پند پس مفضل
 بنیاد بر سبب گفت یکسید من اینها فضل خداست بر ما نیز که شهادت
 امامان ما حضرت فرمود که ای فضل این مخصوص تو و امثال تشابه
 شیعیان خاص را بحدیث و نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا
 و حرکت میطلبند و همان میجویند پس اعتماد بر این فضیلت ملائکه
 ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده ای از ایشان نمیتوانیم رسانند زیرا
 حقیقتا فیض هدایت و شفاعت نمیکند مگر برای کسی که پسندیده باشد و
 شیعیان از خشیت الهی برسانند فضل پر سید که این آیه که حضرت فرمود
 خواهد خواند که *لَا تَنْفَعُ الْإِيمَانُ الْكُفْرَ* علی الدین کلمه مکه آنحضرت بر همه دنیا هنوز غایت
 نشده اند و فرمود که ای فضل اگر بر همه حالات شده بود مذهب بود و نصفا
 و محوس و ضابطان و غیر ایشان از دنیای باطل در زمین پنهانند بلکه این سرور
 مهدی و جنت حضرت رسول خواهد بود این آیه نیز در آن زمان بکمال خواهد
 آمد و قالوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله پس حضرت صادق
 فرمود که پس برگرد حضرت مهدي بسوگو و حق سبحانه و تعالی از اسماں بشکل
 ملخ از طایر ایشان بیارند چنانچه بر حضرت ابوبکر باوید و مکتب نماید بر احباب
 کتبیهای زمین از خلا و نفر و مظاهر فضل پر سید که اگر از شیعیان شایسته و قرضان

و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند
 و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند
 و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند
 و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند

اصل اما بالآخره نبای ایمان بالحقه والنار والحساب و غیره ترجمه یعنی
 اما ایمان با خیرت پس آن حاصل میشود با ایمان و تصدیق به هشت روز
 و حساب و غیر اینها از او و متعلقه بقا است بخونکه اشاره باینها دارد و آن
 محمد شد اصل و اما فی صفات الله تعالی ایمانه حی قادر عالم مزید کاره
 متکلم لیس کثیره شیء و هو السميع البصیر ترجمه یعنی اما ایمان در صفات
 حق تعالی پس آن عبارتست از ایمان بآنکه او متصف است بحیوة و قُدرة
 و علم و اراده و کراهت و تکل و نیست مثل شبه او چیزی تمکات و او شنود
 و بیننده است اصل و لیس علیه بحث عن یقینیه هذه الصفات فان
 الکلام والعلم و غیرهما فذم الحادوث یعنی نیست واجب بر مکلف بخدا
 اعتقاد بامور مذکوره بحث از حقیقه این صفات و بحث از اینکه کلام
 حق تعالی و علم او از سایر صفات فلیهم است باحادث اصل بل لولم
 یخجل له حقیقه هذه المسئلة حتی مات مات مؤمنا و لیس علیه بحث
 عن ثقل الأدلة التي حررها المتوكلون بل متى خطر فی قلبه التصديق
 بالحق یجرب بالایمان من غیر دلیل برهان فهو مؤمن ترجمه یعنی بلکه هرگاه
 فرضا حاضر نشد از برای او حقیقه این نوع مسائل با وجود اعتقاد باینچه
 در ظاهر اقامت و اخبار است بر وجه اجمال تا آنکه مرد مرده است بر حال
 ایمان و تصدیق بخدا و رسول و نیست بر مکلف بحث از اموری که بسبب

اصل و لیس علیه بحث
 عن یقینیه هذه الصفات
 فان الکلام والعلم
 و غیرهما فذم الحادوث
 یعنی نیست واجب
 بر مکلف بخدا

و نایبی از عقاب بر سر او
 نشاندند و از دین او بیرون
 بردند و نایبی از عقاب
 بر سر او نشاندند و از دین
 او بیرون بردند

و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند
 و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند
 و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند
 و نایبی از عقاب بر سر او نشاندند و از دین او بیرون بردند

والغالب في هذا القول
من الجواب والاشارة
فيما لا يتصل به
من الجواب والاشارة
فيما لا يتصل به
من الجواب والاشارة
فيما لا يتصل به

مرتب وكرهين اعتقاد بجل اشهر ان اردت طوايف عصب وجمهور خلايق
ممكن كسبي كبريغ كد ريلديك بكويد كوش انرا اين مسائل مثل فدم بودن كرا
حق وحدوث ان ومقصود ان عبادات خفيه او مثل لفظ استواء ونزول
غير انما يابن كرا فكر داشكال اين مسائل دل الشخص وباقي مانده اعتقاد
بصح خود بر وجه اجمال در حاله ك مشغول باشد بعبادت وعمل خود
پس نيتت ضرر حال زير احوال و در دين او و اگر كرا ك در صعوبت اين مسائل
انرا بگويد ك فانيغ نشود با اعتقاد بجل پس كتر چي كرا ك واجبست بر او چي كرا
اعتقاد كرده اند انرا علما كرا شته اعتقاد كنند و قران انكه حادثات است
هم چنانكه علما كرا سلف گفته اند كه قران كلام حقه عالي است خلق كرده
شده و از عان نمايد بانكه استواء حق است بايمان بان واجب سوال او
حقيقت ان با وجود استغناء از ان وكفاية ايمان به العالي بان بدعت است
وبانكه كيفيت استواء معلوم نيست و زعان نمايد بجمع اينه شريعتي كرا
انست بماني بجل بدون بحث و حقيقت كيفيت انما احكام فان لم يقنع
ذلك و غلب على قلبه الشك و الاشكال فان امكن ازالة شك و اشكال
بكل ام و ترتيب من الافهام از ان لم يكن قوتا عند المشككين ولا مضيا
فان لك كاف ولا حاجة الى حقيقه الدليل فان الدليل لا يتم الا بذكر
الشبهة و الجواب عنها و مما ذكر في الشبهة لا يؤمن بليستون في خاطر

منه يك بافهام و فهم
و باطل كرا ميشود و ان شك
بان كلام و مشكك بافهام
قوت ملك شكنه بافهام
كلام و فانيغ
و باطل كرا ميشود و ان شك
بان كلام و مشكك بافهام
قوت ملك شكنه بافهام

بگشت و بافهام و فهم
و باطل كرا ميشود و ان شك
بان كلام و مشكك بافهام
قوت ملك شكنه بافهام
كلام و فانيغ
و باطل كرا ميشود و ان شك
بان كلام و مشكك بافهام
قوت ملك شكنه بافهام

و باطل كرا ميشود و ان شك
بان كلام و مشكك بافهام
قوت ملك شكنه بافهام
كلام و فانيغ
و باطل كرا ميشود و ان شك
بان كلام و مشكك بافهام
قوت ملك شكنه بافهام

غمرة الاشكالات ومنع العوام من الكلام بحري بحري لصبيان غمرها
 الدجله خوفا من الغرق ونخصه الاقوياء ايضا في نخصه الماهر في
 السباحة الا ان هنا موضع الغرور ووزلة القدم وهو ان كل ضعيف
 في عقله وليح من الله في كمال عقله فظاهر نفسه ان يقدر بالقصور عن
 ادراك الحقائق كلها واما الاقتفاء في موضوعون ويغرقون في بحر الجهل
 من حيث لا يشعرون فالصواب الخلق كلهم الا الشواذ الذين لا يسمع لهم
 الابو اعلمهم او اشين ترجمه يعني ابن جهمه منع كره اند علماء سلفان
 بحث و تقبيلش از سخن در مقام تقبيلش و زجر نكره اند ايشان مكره
 ضعفای عوام را و اما پيشوايان دين پس از برای ايشانست فروفتن
 در مغمى اشكالات و منع عوام از علم كلام و تقبيلش در مسائل غايبه
 جاديت و بحري منع اطفال از كار دجله بعلت ترس و بيم از فروفتن
 ايشان در آب و نخصت اقوياء در تقبيلش و تحقيق شبيه است نخصت
 شخصه اكبر ما هر است در صفت شناكري در شناكري لكن بدو پيشو
 انجامست موضع عجب و غرور و محل لغزش قدم وان ايستند هر ضعيف
 العقل اميد دارد است از حق و كمال عقل خود و طالب است از فيض او
 اينم چنانچه او نظر كننده و ناممكن كننده است و نفس خود در مرتبه خود
 بسبب آنكه نميداند تصور نفس خود را از فهم حقايق اشياء تمامها

واما قولنا وصال جان علم و ذکا پس خوض بینمایند بسیار و غرق میشوند
 جهالات و ضلالات و جهنمی که مشهور به ایشان نمیشود پس صواب
 منع تمام خلقت است و خوض در غمرا اشکالات مکرر معدودی شاذ و نادر
 که بخود نمیکند بفرمانه و عصاهای مکرر یک نفر از ایشان اصل و من تجاوز
 سلوان سلك السلف فی الایمان المرسل و تصدیق بحمل مکرر با انزال
 الله و خبر به رسوله من غیر بحث و تقیید با لاشغال بالخوض به فقد اوقع
 نفسک فی شغل شاغل اذ قال رسول الله صلی الله علیه و اله حیث رای
 اصحابه یخوضون بعد ان غضب حشی حرم و خبناه اینهذا امر تم نصر
 کتابک الله بعضه ببعض انظر و الی ما امرکم الله فافعلوا و ما نهکم عنه
 فانتهوا فیهذا تنبیه علی من یخرج الحق و استیفاء ذلک شرح فی کتاب قواعد
 العقاید فاعلم ان ترجمه یعنی و کتب که تجاوز کند طریقی را که ذمه افند
 گذشتگان در ایمان که فرستاده شده است و در تصدیق بحمل هر چیزی که
 فرستاده اندراحتنعالی و خبر داده است بان رسول او بدون بحث و
 تقیید بسبب اشغال بخوض و ان پس بجهت تحقیق که واقع ساخته است
 نفس خود را در شغلی عظیم بجهت آنکه فرمود رسول خدا ص در وقتی که
 اصحاب خود را که خوض میکردند و سائلین بعد از آنکه غضب فرمود
 تا آنکه سرخ شد عارضه باریک و فرمود یا ایکن این ما مورد شده اید شما

یا دوفرم

می بیند کتاب خدا را بعضی از آن را بعضی دیگر نظر کند بچیزیکه امر فرمود
شمارا حقیقتا ای بان پس بکینند آنرا و چیزی که نهی فرموده شمارا حقیقتا ای
از آن پس ترک کنید آن را پس بدینست بنیید برسلوک طریق حقیقتا ای جل
جله واستیغاث آن شرح کرده ایم ما انرا در کتاب قواعد العقاید پس
طالب کن او را و صلی الله علیه و آله محمد و آله المعصومین تمت بالجود
والعافیه

فتم کتاب استیغاث و قوت بدین کتاب الدفن بحمد الله الملك الوهاب المبدی
والعالم بالجهان المستطاع المبرر الا باظهار النافذ قدوة الافاض
والانحساب الحاج البیّن محمد علی الشیرازی بیداف کتاب شیخ
محمد حسن ایزد الحقا المغمور المبرر الطالع ملا علی عسکری الارستخالی الشیرازی

فی شهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۲ و ۱۳۱۰ عشرین و ثلاثه بعد الحرام

و طبع فی مطبعه الحمیدی لواقعه الشیرازی حقیقتا ایضا و الاغنی
علی بیداف الیام الکامل الافاض المبرر البیّن
لافاض محمد علی الشیرازی
اللهم اغفر لانی و لوالدی
و لکل مسلمین
و مسلمات
و مسلمین
و مسلمات

1844

1843

11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525
 526
 527
 528
 529
 530
 531
 532
 533

Handwritten text in a cursive script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a single column, flowing from top to bottom. The script is highly stylized and difficult to decipher, but it appears to be a form of early modern Chinese or Japanese calligraphy. The paper is aged and shows signs of wear, including discoloration and small stains.

18

